

مدون آموزشی طرح هجرت / ۱۳

ره‌توشه راهیان نور

ویره‌دانش آموزان ابتدایی

تابستان ۱۳۷۶

مرکز آموزش مبلغین / معاونت آموزش
و فرهنگیات اسلامی حوزه علمیه قم
(طرح هجرت)

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت آموزش
ره توشه راهیان نور (ویژه دانش آموزان ابتدایی) .-قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه
علمیه قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۶ .
۱۴۴ ص-. (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات؛ ۵۴۴ :
معاونت آموزش، متون آموزشی؛ ۱۳) کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. اسلام-راهنمای آموزشی. ۲. اسلام به زبان ساده. الف. دفتر تبلیغات
اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات. ب. عنوان.

۲۹۷/۰۷

BP ۸/۵۷۹

فهرست نویسی پیش از انتشار توسط مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

ISBN 964-424-310-2

شابک ۲-۳۱۰-۴۲۴-۹۶۴



دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

نام کتاب: ره توشه راهیان نور (ویژه دانش آموزان ابتدایی)
نویسنده: معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی
حروفچینی، صفحه آرایی و نشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۷۶
تعداد: ۵۰۰۰
قیمت: ۳۶۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفاته) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،
ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷۴۲۱۵۵-۷، نمبر: ۷۴۲۱۵۴، پخش: ۷۴۳۴۲۶

Printed in the Islamic Republic of Iran

امام خمینی «ره»

جوان ها زود متأثر از اموری می شوند؛
جوان ها یک نهال نورس هستند که این
نهال نورس زود آسیب می بیند و زود هم
تربیت می شود.

از فرهنگیان و متصدیان تعلیم و تربیت
و... می خواهم که به مأموریت بزرگی
که به آنها سپرده شده و مسئولیت عظیمی
که به عهده گرفته اند توجه نمایند
که با انحراف فرهنگ، کشور به انحراف
کشیده می شود و نوباوگان و جوانان که
امید ملت اسلام هستند اماناتی بس بزرگ
و شریفند که خیانت در آن خیانت به اسلام
و کشور است.

امام خمینی «رد»

تبلیغات مسأله‌ای است پر اهمیت
و حساس... ما هم باید به مسأله تبلیغات
بسیار اهمیت دهیم و از همه چیزهایی که
هست، بیشتر به آن توجه کنیم.

«فرهنگ مبداء همه خوشبختیها
و بدختیهای یک ملت است. خروج از
فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و
جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی،
ملی و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در
سطح کشور آنچنان محتاج تلاش و کوشش
است که برای تحقق آن سالیان دراز
باید زحمت کشید.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای «مدظله»

اگر بتوانیم اخلاق و فرهنگ را اسلامی کنیم و مردم
را با خلقيات اسلامی پرورش دهیم و صفاتی که
توانست از یک جماعت کوچک در صدر اسلام
ملتی عظیم و مقتدر درست کند در ملتمنان
زنده کنیم، شاهد بزرگترین دستاورد خواهیم بود.

بگردید ببینید، نیاز این زمان چیست و مردم،
محاج چه چیزی هستند؛ آن را از شرع مقدس
اسلام بگیرید... آن را پخته کنید، آماده نمایید
و مثل شیری، در کام مردم بریزید...

استفاده از هنر، بایستی به حداقل برسد، کار هنر
در تبلیغات، چیزی بی بدیلی است؛ یعنی هیچ چیز،
جای هنر را در تبلیغات نمی گیرد.

ما بایستی، این تبلیغات را با هنر همراه کنیم.

رہبر معظم انقلاب حضرت آیت اللہ العظمی خامنه‌ای «مدظله»

هنر در این است که انسان، کار را در لحظه خودش
انجام بدهد و زمان را بشناسد... هنر این مرد
[حضرت امام خمینی(ره)] آن است که همیشه نیاز
لحظه را فهمید... البته این کار - نیاز لحظه را
بر آورده کردن- کار خیلی مهمی است... اولًا، درک
و استعداد و تیزبینی می‌خواهد. ثانیاً، شجاعت
و شهامت می‌خواهد؛ یعنی وقتی که دیگران کاری
را نمی‌کنند او انجام بدهد.

«آن نکته‌ای که به نظر من خیلی مهم است این
است که ما فرهنگ اسلامی را، فرهنگ کشور را...
منحصر نکنیم به فرهنگ آموزشی، تحصیلی،
کلاسی و مدرسه‌ای، بلکه بخشی از این فرهنگ،
فرهنگ عمومی است...»

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه
۱۵	پیش‌گفتار
عقاید	
۱۹	درس اول: او کیست؟ ۵۱۱۱
۱۹	او کیست؟
۲۰	الف- چشم، دیده بان بدن
۲۱	ب- زبان، سخنگوی بدن
۲۲	ج- گوش، دستگاه گیرنده صدا
۲۳	د- بینی، راهی به دستگاه تصفیه بدن
۲۵	نکاتی دیگر
۲۶	کار در منزل
۲۷	درس دوم: معلم، مدرسه، زندگی
۳۰	شتر تاریخی

۳۳.....	کار در منزل
۳۴.....	درس سوم: خدا دوست دارد
۳۴.....	سوغاتی
۳۷.....	الف- تنفس
۳۸.....	ب- چشم
۳۹.....	ج- گوش
۴۰.....	د- زبان
۴۱.....	کار در منزل
۴۲.....	درس چهارم: آخرین پیامبر ﷺ
۴۴.....	گم شده پیدا شده
۴۸.....	کار در منزل
۴۹.....	درس پنجم: خورشید پنهان
۵۴.....	کار در منزل
۵۵.....	درس ششم: روز حساب
۵۵.....	شوت بلند جابر
۶۱.....	کار در منزل

اخلاق

۶۵.....	درس اول: ادب و احترام
۶۷.....	مسابقه تصویری
۷۱.....	درس دوم: رحمت خدای مهریان
۷۶.....	داستانی درباره مهریانی

فهرست مطالب ≈≈≈ ۱۱

۷۷	درس سوم: تشکر
۷۸	سؤالات
۸۲	درس چهارم: غرور و خودخواهی
۸۴	پادشاه مغورو
۸۹	درس پنجم: شیطان و دشمن
۸۹	«دشمن»
۹۰	انواع دشمنان
۹۱	مسابقه
۹۲	دشمن هر یک را بگو
۹۶	درس ششم: دعوا و دشمنی
۹۷	پاسخ نیکو

احکام

۱۰۱	درس اول: قسم خوردن
۱۰۵	درس دوم: امانت
۱۱۰	درس سوم: دروغ گفتن
۱۱۳	درس چهارم: (ویژه خواهران) حجاب
۱۱۹	کار در خانه

مناسبتها

۱۲۳	درس اول: پیامبر اکرم محمد مصطفی ﷺ
۱۲۳	(خلاصه‌ای از تاریخ زندگانی پیامبر اکرم ﷺ)

۱۲۵.....	جدول یکسره
۱۲۶.....	امام صادق <small>ع</small>
۱۲۷.....	بازی با کلمات
۱۲۸.....	(خلاصه ای از تاریخ زندگانی امام صادق <small>ع</small>)
۱۲۹.....	درس دوم: ولادت پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۳۰.....	امام حسن <small>ع</small>
۱۳۵.....	درس سوم: امام حسن عسکری <small>ع</small>
۱۳۶.....	بازی با کلمات
۱۳۸.....	- حضرت فاطمه معصومه <small>ع</small>
۱۳۹.....	جدول یکسره
۱۴۱.....	نکاتی چند پیرامون روحانی قرآن

مقدمه

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم برای تدوین مواد تبلیغی، مجتمعه‌ای آموزشی را تحت عنوان «ره توشه راهیان نور» که حاوی موضوعات قرآنی، اعتقادی، احکام شرعی، اخلاقی، سیاسی است، پی‌ریزی کرد. این امر پس از تأکید مقام معظم رهبری - مدّ ظله العالی - بر «فراهم کردن مواد تبلیغ» شتاب بیشتری گرفت.

هدف از این کار آن است که مبلغان ارجمند در گزینش موضوعات مناسب تبلیغی یاری شوند و نیز در سراسر کشور، وحدت رویه تبلیغی و جهت دار ایجاد شود و هماهنگی‌های لازم در این امر عظیم صورت پذیرد و همچنین مبلغان ارجمند با مواد و روشهای جدید تبلیغی - خصوصاً آنچه ارتباط با دانش آموزان ابتدائی دارد - آشنا شوند و بدین طریق نیاز فکری و روحی آنها را تأمین کنند.

در این زمینه از فضلای گرامی دعوت شد تا کار تدوین «ره توشه» در سطوح مختلف و در رشته‌های گوناگون به انجام رسد؛ چون مخاطب مبلغان از نظر علوم و معارفی که باید به آنها عرضه شود یکسان و یک سطح نیستند.

سرانجام پس از نظر خواهیهای بسیار، «ره توشه» در سطوح مختلف تدوین شد. روشن است که تکمیل این گونه مباحث در گروه‌پیشنهادها و انتقادهای سازنده همه

نیک اندیشانی است که امر تبلیغ را با اهمیت تلقی می‌کنند. به همین خاطر از همه آنان انتظار می‌رود که نظرهای سازنده و اصلاحی خویش را در این زمینه به مسئولان ارائه دهند تا این حرکت عظیم، با طرحها، مقاله‌ها و همکاری ایشان غنا و تکامل یابد.

در اینجا برخود فرض می‌دانیم از مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، واحد ویرایش و تایپ که با تلاش و همکاری خود در تدوین این مجموعه تلاش خالصانه داشته‌اند، صمیمانه تشکر کنیم.
از خداوند متعال خواستاریم که مبلغین محترم، بیش از پیش در انجام رسالت دینی خود کوشان و موفق باشند.

امیدواریم که این خدمت کوچک در پیشگاه حضرت حق و پیشوایان معصوم ﷺ ویژه حضرت مهدی عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف مقبول افتند.

دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغین

(طرح هجرت)

پیش گفتار

فاذ فرغت فانصب والی ربك فارغب

انشراح / ۷ و ۸

بی شک بالاترین و بالاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه
دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است.
امام خمینی (ره)

اینک شما ای شاگردان مکتب امام صادق ع پس از تلاش ییگیر در کسب دانش از سرچشمۀ زلال علم و معرفت حوزه‌های علمیه و جهادی مستمر در غلبه بر هوای نفسانی و کسب فیض از سیرۀ عملی علمای ربّانی، براساس عهد و پیمانی که خداوند از شما گرفته «ما اخذ الله میثاقاً من أهل الجهل بطلب تبیان العلم حتّی اخذ میثاقاً من اهل العلم ببيان العلم للجهل، لان العلم قبل الجهل»^۱ نوبت فدکاری و تلاش مضاعف شما رسیده که با حضور گسترده و فعالانه خود در میدان مبارزه با تهاجم فرهنگی و مقابله با انواع مکروهی های دشمنان بیرون و درون، کودکان و نوجوانان این مرز و بوم را یاری نموده تا با شناخت صحیح از فرهنگ اصیل اسلام، استقلال فرهنگی این کشور را حفظ نمایید. ایام تابستان، فرصت بسیار مناسبی برای ترویج آنچه که از علم و عمل اندوخته اید است تا زکات آنرا پرداخته «زکاة العلم

۱. بحار الانوارج ۲ ص ۲۳

تعلیم‌ه من لایعلمه^۱ و نونهالانی را که فارغ از آموزش مدرسه‌ای گشته‌اند، پرورشی داده تا محبوب خداوند قرار گیرند چرا که «ان الله ليبغض العبد الفارغ»^۲.

چه بسیار پر ارج است این سرپرستی و نگاهبانی شما از این عزیزان، تا جائیکه آنها را با خود همراه کرده و به بهشت برین خداوند رهنمون می‌سازید «يقال للفقیه ایها الکافل لایتام آل محمد الہادی لضعفاء محبیّهم وموالیّهم قف حتی تشفع من اخذ عنك او تعلم منك»^۳. و خود نیز پاداشی برابر همه آن کسانی که بوسیله شما هدایت یافته‌اند خواهید برد «من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به ولا ينقص اولئک من اجرهم شيئاً».

مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، همچون سالهای گذشته جهت یاری شما در این هجرت خدایی، متون آموزشی متناسب با روحیه و افکار کودکان و نوجوانان را تهیّه و در اختیار شما قرار می‌دهد که امید است مورد استفاده قرار گیرد. لازم است از زحمات حجج اسلام آقایان: ۱ - یحییٰ کبیر مسؤول محترم تحقیقات ۲-علی شهیدی قائم مقام تحقیقات ۳ - حسین حقیقت معاونت پژوهشی که با سعی و تلاش و هماهنگی و نظارت این مهم را به پایان رساندند تشکر شود.

عزیزانی که حاصل زحمات آنان پیش روی شما قرار دارد و ما را در تهیّه این متون یاری نمودند، عبارتند از حجج اسلام: فیاضی - اعلمی - رضایی - شریفی - فتحعلی - نامدار - علینی - لطفیان - تقدیری - صالحی - قربانی - خونجگری - فراهانی و اعضای هیئت تحریریه آقایان: غضبانی - جنتی - خیری - علینی، صادقی - صالحی.

مسؤل مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

محمد حسن راستکو

۱. بحار الانوار ج ۲ ص ۲۵.

۲. من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۱۰۳.

۳. ميزان الحكمه ج ۶.

عقاید

درس اول

او کیست؟ ۵۱۱

هدف از این درس اثبات خدا از راه «از اثر پی به مؤثر می برمیم»، می باشد که آن را با بیان ساختمان و شگفتیهای چهار نعمت از نعمتهاخ خدا به پایان می برمیم.

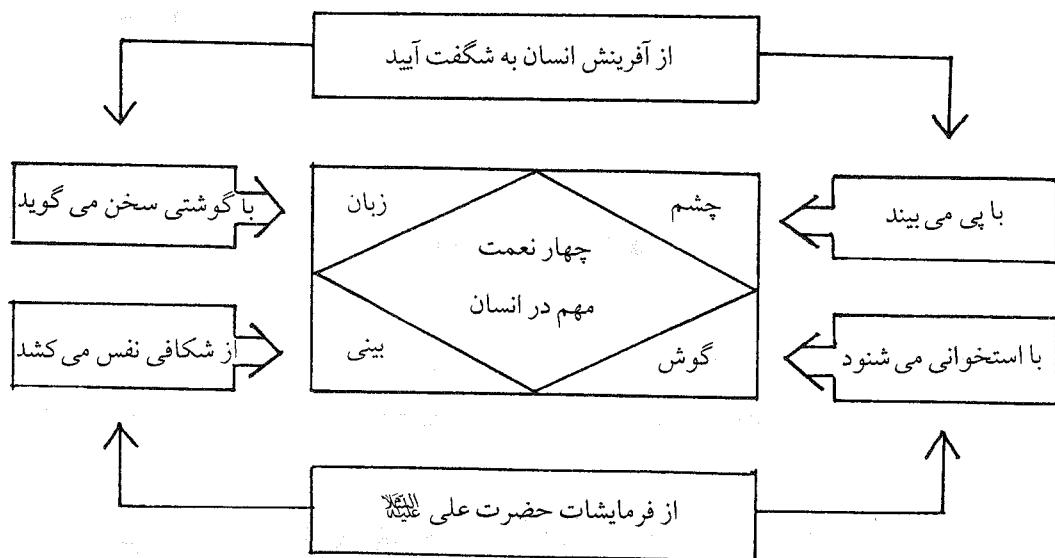
او کیست؟ $الله \rightarrow الله \rightarrow الله \rightarrow الله \rightarrow الله$

بچه ها! می دانید که هر چیزی سازنده ای دارد. این مدرسه زیبا را چه کسی ساخته است؟ بنّا. درهای چوبی آن را چه کسی ساخته است؟ نجّار. کفشهای شما را چه کسی ساخته است؟ کفّاش.

نوزاددر گهواره راحت‌مایدیده اید؟ «بله!» او «چشم» دارد، «گوش» دارد، «پدر و مادری مهربان دارد و هزاران نعمت دیگر امامی داند که چشم و گوش چه فایده هایی دارند؛ دستها و پاها به چه کار می آیند از زبان چه کاری بر می آید. او مغز دارد ولی هنوز نمی تواند بیندیشد، مسئله ریاضی حل کند، قرآن بخواند و

اماً شما که بزرگ شده اید خوب می توانید فواید این نعمتها را درک کنید. برای آزمایش، سعی کنید بدون انگشت شصت دکمه های پیراهنتان را باز کنید و بیندید

تا به اهمیت این نعمت بیشتر پی ببرید. اکنون شما می‌توانید از مغزتان کار بکشید و فکر کنید، حالا یک دقیقه سکوت نموده، درباره نعمتهاای که دارید خوب بیندیشید چه شگفتیهایی به یادتان آمد؟ حضرت علی علیہ السلام در حدیثی، چهار نعمت الهی را که در وجود انسان هست بیان داشته است^۱ :



برای پی بردن به اهمیت این چهار نعمت مهم مطالعی را درباره ساختمان و شیوه کار آنها بیان می‌داریم:

الف - چشم، دیده بان بدن

چشم از صلبیه (سفیدی چشم) و مشیمیه (پرده میانی) و شبکیه (داخلی ترین پرده چشم) تشکیل شده است در شبکیه $130,000,000$ سلول هست که وظیفه مشاهده رنگها و جزئیات ظریف اشیا را به عهده دارند. اگر هر سلول به اندازه یک نقطه باشد صفحه‌ای که بتوان این نقاط را روی آن رسم کرد طوماری به طول ۳ متر

۱. «اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم ويتكلم بلحم ويسمع بعظم ويتنفس من حزم». غرر الحكم، ج ۲، ص ۲۶۶.

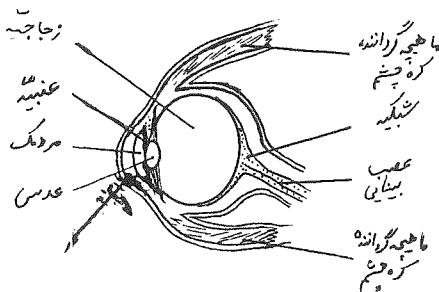
و عرض 27° خواهد بود.

هنگامی که چیزی روی چشم باشد، تصویر آن از راه سوراخی به نام مردمک چشم عبور کرده، عدسی چشم که در پشت مردمک قرار دارد آن را بر روی شبکیه می اندازد. در پشت شبکیه هر یک از دو چشم $90/100$ رشته عصبی است که سلولهای شبکیه را به سلسله اعصاب وصل می کند. عصب بینایی آن را به مغز مخابره می کند و این فرمانده کل پس از گرفتن پیام و تشخیص رنگ، شکل، بزرگی و کوچکی، دوری و نزدیکی و خوب و بد نمودن آن، دستورهای مناسب را به اعضای دیگر بدن صادر می نماید.

صلبیه از کره چشم محافظت می کند؛ مشتمیه حاوی رگهای خونی است و تغذیه بافت‌های مختلف چشم را به عهده دارد و در جلو آن عنبیه قرار دارد که مردمک را در بر گرفته است و تنظیم آن را به عهده دارد. نکته دیگر این که در اطراف چشم ماهیچه‌هایی هست که در گرداندن کره چشم نقش دارند.^۱

بچه‌ها، کار دوربین عکاسی

تقریباً مثل چشم است؛ آیا دوربین، سازنده دارد؟ چشم که از آن پیچیده‌تر است چطور؟^۲
سازنده آن کیست؟^۳.



ب - زبان؛ سخنگوی بدن

سخن گفتن، یکی از کارهای مهم زبان می باشد. هوایی که از ریه (شش)

۱. با استفاده از جزو چشم، مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. در صورت امکان و فرصت، مقایسه‌ای مختصر انجام گیرد.
۳. مربی از سمت چپ سه عدد اول از ۵۱۱۱ را به هم متصل می نماید کلمه «الله» به دست می آید.

خارج می‌شود در داخل حنجره به برجستگی‌هایی که طنابها (تارها) ای صوتی نامیده می‌شود برخورد کرده آنها را به لرزش در می‌آورد در نتیجه صوت تولید می‌شود شما می‌توانید با نفس عمیق آن را آزمایش کنید. صوت مزبور را زبان با حرکتهاي منظم خود تقطیع می‌کند البته لبها، دندانها و حلق نیز کمک می‌کنند تا حروف تشکیل بشود و از اجتماع حروف، کلمات به دست آید. صدای افراد متفاوت است^۱.

زبان فقط از یک طرف به دهان متصل است. برای یک کلمه کوچک چندین بار این طرف و آن طرف می‌رود، برای یک جمله کوتاه، چندین بار؟ در یک سخنرانی طولانی، چندین بار؟

کار دیگر زبان کمک در جویدن و چشیدن غذاست. زبان مانند آسیابانی ماهر غذاها را به زیر چکشهاي تیز دندانها می‌فرستد. فضای دهان را تمیز می‌کند. بیش از ۳۰۰۰ پُر ز چشایي روی زبان هست که وظیفه چشیدن غذارا به عهده دارند. «شیرینی بانوک زبان، تلخی با ته زبان، شوری و ترشی با طرف چپ و راست آن احساس می‌شود و وسط زبان غیر حساس بوده مزه‌ای را نمی‌گیرد»^۲. آیا این دستگاه پیچیده سازنده دارد؟ سازنده آن کیست؟

ج - گوش، دستگاه گیرنده صدا^۳

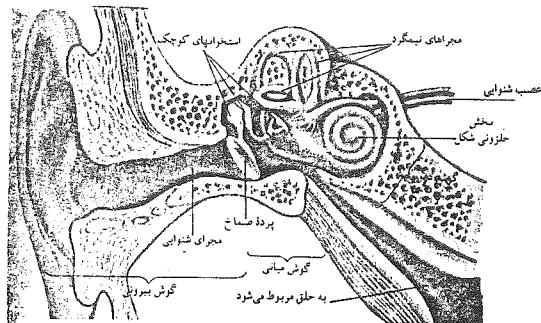
به شکل زیر خوب توجه کنید. گوش بیرونی، میانی و درونی را بشناسید و

۱. «و من آیاته اختلاف الستكلم»؛ روم: ۲۲. و نیز گفته شده است بیش از دو هزار زبان زنده در جهان موجود است. و مقصود از زبان زنده زبانی است که گروهی از افراد بشر با آن سخن می‌گویند و هر زبان نیز لهجه‌های مختلف دارد. (نشانه‌هایی از او، ص ۷۲ سید رضا صدر)

۲. به من بگو چرا، آرکوی لشکوم، ترجمه امیر ضرابی، ج ۵، ص ۵۷.

۳. برای تسهیل در آموزش، عکسها از کتاب علوم سوم تا پنجم ابتدایی گرفته شده است. مرتبی می‌تواند قبل از دانش آموزان بخواهد که کتابهای مزبور را به کلاس بیاورند و نیز خود از وسائل کمک آموزشی مدارس استفاده نمایند.

اجزای هر یک از آنها را نیز به خاطر بسپارید.



کار گوش به این صورت است که وقتی صدایی در هوا ایجاد می شود از طریق مجرای شنوایی، پرده صمایخ را که در فاصله گوش بیرونی و میانی است، می لرزاند، سپس استخوانهای کوچک گوش میانی به لرزه در می آید. این عمل باعث حرکت مایعی می شود که در بخش حلقونی شکل گوش درونی موجود است. با حرکت این مایع به وسیله عصب شنوایی پیام به مغز ارسال می شود و ما صدای را می شنویم.

آیا این دستگاه پیچیده سازنده دارد؟ سازنده آن کیست؟

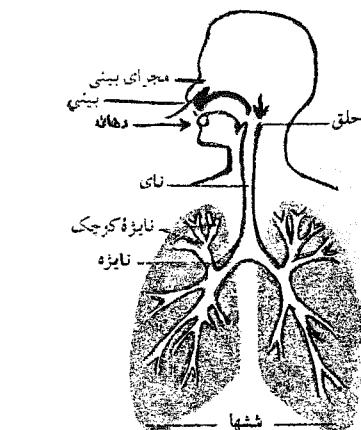
ک - بینی، راهی به دستگاه تصفیه، بدن

می دانید که بدن ما برای زنده ماندن نیازمند قدرت و انرژی است. از طرفی تنها غذاهای گرانقیمت به انسان انرژی نمی دهند بلکه باید هوای مجانی نیز در کنار آن صرف بشود. هوا مخلوطی از چند گاز است. یکی از آنها اکسیژن نام دارد.

اکسیژن در بدن ما غذای سوزاند و از این سوختن انرژی تولید می شود.

به شکل زیر خوب توجه کنید و ابزار تنفس را شناسایی کنید:

هنگامی که نفس می‌کشیم هوایی که وارد بینی می‌شود در مجرای بینی دهان از حلق نای و نایزه کرچک نایزه ششها موهای نازک دارد گرم می‌شود و گرد و غبار آن به پوشش مرطوب این مجرایی چسبد و به وسیله موهای نازک، گرفته می‌شود. اگر از راه دهان تنفس کنیم هوایی که به ششها^۱ وارد می‌شود به اندازه کافی گرم و تمیز نخواهد بود.



هوای پس از مجرای بینی از حلق، نای و نایزه‌ها (در هر شش یک نایزه بزرگ وجود دارد) عبور می‌کند. در ششها نایزه‌ها به شاخه‌های باریکتر تقسیم می‌شوند و هر یک از این شاخه‌ها به کیسه‌های کوچکی می‌رسد. اینها به کیسه‌های هوایی معروفند که حدود ۳۰۰ میلیون می‌باشند. اکسیژن هوا وارد این کیسه‌ها می‌شود. از سوی دیگر در ششها مویرگهای فراوانی هست که خون را برای تصفیه شدن به آنجا آورده‌اند. اکسیژن حاضر در کیسه‌های هوایی به خونی که در مویرگهای است می‌رسد و همراه خون به قسمت چپ قلب می‌ریزد. این خون خوشنونگ برای غذارسانی به تمامی نقاط بدن مأموریت پیدا می‌کند.^۲

این خونها پس از سفری دراز، خسته و سیاه گردیده، گاز دی اکسید کربن را (که از سوختن غذاها تولید می‌شود) از قسمتهای مختلف بدن جمع آوری نموده،

-
۱. شش راریه و جگر سفید نیز می‌گویند.
 ۲. این کار به وسیله رگهای بزرگی به نام سرخرگ انجام می‌پذیرد، در نقاط دورتر از قلب سرخرگها به رگهای ظرفی تبدیل می‌شوند که به آنها مویرگ می‌گویند. یک مویرگ پنجاه مرتبه از موی انسان نازکتر است. (به من بگو چرا، ج ۵، ترجمه امیر ضرابی).

به قسمت راست قلب می‌ریزد. قلب تلمبه می‌زند و آن را به ششها می‌فرستد. ششها آن را از بدن خارج می‌کنند زیرا این گاز زهرآگین است و اگر در بدن بماند فوری انسان را می‌کشد.

نکاتی دیگر:

- ۱ - این دستگاه در شبانه روز حدود ده هزار لیتر خون را تصفیه می‌کند، که در سال بیش از سه میلیون لیتر می‌شود. پیوسته باز و بسته می‌شود و دقیقه‌ای آرامش ندارد. انسان بزرگ در هر دقیقه ۱۶ بار و کودک ۳۴ بار نفس می‌کشد. انجام این کار مانع کارهای دیگر انسان (مثل خواب، درس خواندن و غذا خوردن) نمی‌باشد.
- ۲ - در لوله‌های تنفس، موهای باریکی است که در هر ثانیه ۱۲ بار آنجا را جاروب می‌کنند.
- ۳ - علاوه بر آنچه گفته شد، سوراخهای پوست و همچنین سوراخ باریک وسط موهای بدن نیز کار تنفس انجام می‌دهند.
- ۴ - بینی علاوه بر گرفتن هوا، گیرنده بویایی نیز هست، این گیرنده‌ها در قسمت بالای محفظه‌های بینی می‌باشند. ذرات مواد بودار به وسیلهٔ مژکهای مرتطب که در این قسمت است دریافت شده و ما بوهای مختلف را تشخیص می‌دهیم. آیا این دستگاه پیچیده سازنده دارد؟ سازنده آن کیست؟



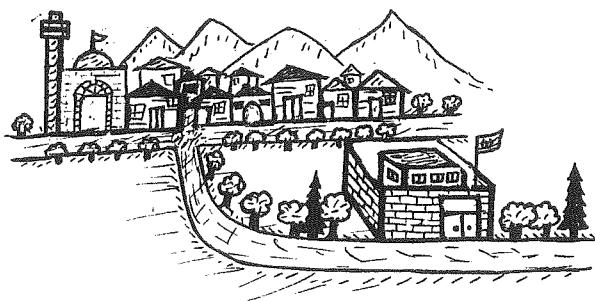
کار در منزل

- ۱- شما با نوزاد چه تفاوت‌های اساسی دارید؟ با وجود این تفاوت‌ها چه وظیفه مهم دارید؟
- ۲- دوربین را با چشم مقایسه کنید. کدام مهمتر است؟ از آن چه درسی می‌گیرید؟
- ۳- درباره یکی از شگفتیهای آفرینش (به جز مواردی که در درس بیان شده است) مطالعی را بنویسید. از آن چه درس‌هایی می‌گیرید. (لااقل پانزده سطر).

درس دوچه

معلم، مدرسه، زندگی

هدف از این درس، اثبات نبوت و دین و تأثیر آن در سعادت بشر می باشد که سعی بر این است تا در قالب نقاشی، تشبیه دنیا، مردم، پیامبر و دین به مدرسه، دانش آموزان، معلم و درس، بیان گردد و در نهایت مطالبی پیرامون معجزه پیامبران درج خواهد شد.



در این روستا هنوز مدرسه‌ای ساخته نشده است، بچه‌های روستا بزرگ شده‌اند، اگر کسی به فکر آنها نباشد سواد نمی‌آموزند. البته اگر بخواهند شاید از

پیرمردی که سواد کمی دارد، چیزهایی خواهد آموخت^۱، ولی برای پیش‌رفت بیشتر، سواد بیشتر و کاملتری نیاز دارند. مدتی می‌گذرد، کارگرها با بیل و کلنگ و وسایل ساختمانی دیگر، در پایین آبادی ساختمانی زیبا می‌سازند^۲. تابلویی را به دیوار آن نصب می‌نمایند، پیرمردی که اندک سوادی دارد با کمی تأمل آن را می‌خواند، نوشته شده است: «مدرسه تربیت».

آیا بچه‌های روستا با دیدن این ساختمان و تابلو با سواد می‌شوند؟ خوب

رشد می‌کنند؟ خیر!

یک روز بچه‌ها در کنار مدرسه بازی می‌کردند، از دور گرد و خاکی بلند شد، ماشینی خاکستری رنگ جلو مدرسه ترمز زد، پشت ماشین چند تخته سیاه بود. آنها را در کلاسها نصب کردند. در جعبه‌های کنار تخته‌ها گچ و تخته پاک کن هم بود. مدتی گذشت میز و صندلی نیز در کلاسها چیده شد، مردم می‌پرسیدند: اینها برای چیست؟ راننده گفت: معلوم است برای بچه‌های شما، مگر نمی‌خواهید آنها با سواد شوند!

بچه‌های روی صندلیها نشستند و به تخته سیاه خیره شدند. کمی سرو صدا کردند! یکی از مأموران گفت: زودتر مدرسه را خالی کنید، می‌خواهیم بروم. در مدرسه را قفل زند و رفتد. اگر آنها بر نگردند و مدرسه را باز نکنند آیا بچه‌ها با سواد می‌شوند؟ خوب رشد می‌کنند؟ خیر!

آخرهای شهریور مدرسه باز شد. از بچه‌ها خواستند که برای یادگیری درس ثبت نام نمایند. آنها خیلی خوشحال شدند، نام نویسی کردند، قلم و دفتر و کیف و کتاب تهیه کردند. اول سال تحصیلی که شد همه سر کلاس حاضر شدند، روی صندلیها نشستند و دوباره به در و دیوار کلاس و تخته سیاه خیره شدند. بعضی قلم و دفترشان را به هم نشان می‌دادند. شیطونهای کلاس هم سرگرم بازی و سرو

۱. اشاره به اینکه عقل تنها راه رسیدن به سعادت نیست.

۲. در این هنگام، مربی، کنار روستا شکل مدرسه را می‌کشد.

صدا بودند. چندتایی هم آنچه را از این طرف و آن طرف یاد گرفته بودند برای هم تعریف می کردند. هنوز همه‌مۀ بچه ها بلند بود که انگشتی به در کلاس خورد. همه ساکت شدند و آقایی محترم وارد شد. بچه ها به احترام او برخاستند او خود را معرفی کرد از دوران کودکی و درس خواندن خود سخن گفت و بچه ها را تشویق کرد که هر روز مرتب و به موقع در کلاس حاضر بشوند و به گفته های او توجه کنند.

بچه ها روز به روز به معلم مهریان خود علاقه مند تر می شدند. سالها گذشت و بچه ها از معلم خیلی چیزها یاد گرفتند. یک روز آقای معلم به بچه ها گفت امروز درس دینی داریم ... بچه ها! دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم مثل یک مدرسه است و انسانهایی که در آن زندگی می کنند مثل دانش آموزان آن مدرسه هستند. دانش آموزان برای درس خواندن چه ابزار و وسایلی دارند؟ کیف، کتاب، دفتر، مداد و

خدای مهریان انسانها را در دنیا که مدرسه زندگی است آفریده است و تمام ابزار و وسایل زندگی را برای آنان فراهم کرده است. آیا می توانید بعضی از آنها را نام ببرید؟ بله! چشم، گوش، دست، پا و

بچه ها اگر شما کیف، کتاب، دفتر، مداد، و ... فراهم می کردید و هر روز روی میزهای کلاس می نشستید و در و دیوار رانگاه می کردید آیا با سواد می شدید؟ خیر! چرا؟

زیرا راه و روش با سواد شدن را نمی دانستید و کسی نبود که آن را به شما بیاموزد. راه و روش با سواد شدن را «درس» می گویند. به کسی که درس می آموزد چه می گویند؟ «معلم»

خدای مهریان نیز که ابزار و وسایل زندگی را برای انسانها فراهم کرده است، دوست دارد که انسانها از این ابزار برای پیشرفت در زندگی استفاده کنند و انسانهای خوب و کاملی بشوند. راه و روش استفاده درست از ابزار و وسایل زندگی را چه می گویند؟ «دین»

خداؤند کسانی را هم فرستاده است تا دین را به مردم بیاموزند. به آنها چه می‌گویند؟ «پیامبر».

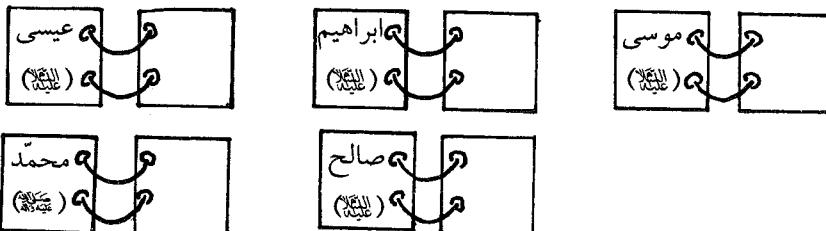
به کسانی که خوب درس می‌خوانند «درسخوان» می‌گویند. معلم آنها را خیلی دوست دارد و به آنها نمرهٔ خوب می‌دهد. به کسانی که از دین خدا پیروی می‌کنند «دیندار» می‌گویند. پیامبران از آنها راضی هستند و از خدا می‌خواهند که آنها را به بهشت ببرد و پاداش خوبی به آنها بدهد.

نتیجهٔ می‌گیریم	
دین = راه و روش زندگی خوب	↔ درس = راه و روش با سواد شدن
پیامبر = کسی که دین خدا را برای مردم می‌آورد.	↔ معلم = کسی که درس می‌دهد.
دیندار = کسی که از دین خدا پیروی می‌کند.	↔ درسخوان = کسی که خوب درس می‌خواند
«بهشت و پاداش» برای دیندار	↔ «نمرهٔ خوب» برای درسخوان

معجزه: برای شناختن معلم، رئیس آموزش و پرورش به مدیر مدرسهٔ نامه می‌نویسد و او را به مدرسهٔ معرفی می‌کند. پیامبران نیز باستی نشانه‌هایی داشته باشند تا مردم آنها را بشناسند. خدای مهریان این معرفی را به وسیلهٔ معجزه انجام می‌دهد. معجزهٔ کاری است که پیامبر با اجازهٔ خدا انجام می‌دهد و دیگران از انجام آن عاجز هستند.

کدام معجزه از کدام پیامبر؟

سرد شدن آتش. شفای کورما درزاد. اژدها از عصا. شتر تاریخی. قرآن



شتر تاریخی

در سرزمین احقال بین یمن و عمان مردمی زندگی می‌کردند. آنها را قوم

«ثمود» می گفتند. شروتهای زیادی داشتند. زمینها و باغهای زیبا و پرثمر به وجود آوردن و کاخهای محکم ساختند و در میان کوهها خانه‌هایی از سنگ تراشیدند. آنان در ناز و نعمت به سر می برند ولی به جای اینکه شکر خدارا به جای آورند او را استایش کنند روز به روز از حق فاصله می گرفتند و به خودخواهی خویش می افزودند.

در بین آنها مردی بود که از نظر نسب بر همه آنها برتری داشت و از آنان داناتر بود. نام او «صالح» بود. خداوند او را برای پیامبری و راهنمایی مردم برگزید. حضرت صالح جز خوبی برای مردم نمی خواست و در راه خیر آنان می کوشید. از آنان خواست که از خدا طلب آمرزش کنند و او را استایش نمایند. ولی تنها عده کمی از او پیروی نمودند. بقیه مردم گفته هایش را مسخره می کردند. حضرت صالح آنها را از غضب و عذاب خدا ترساند ولی آنان چون دیدند صالح در دعوت خود به سوی خدا زیاد تلاش می کند تصمیم گرفتند کاری کنند که او عاجز و ناتوان شود. برای همین به او گفتند اگر راست می گویی معجزه ای بیاور!

حضرت صالح از خدا خواست که به دست او معجزه ای نشان دهد. در روز معینی کوه لرزید و شتری از آن بیرون آمد. مردم قبل از آن شتری به این بزرگی ندیده بودند. صالح پیامبر به آنان گفت: این شتر را رها کنید یک روز سهم آب شهر را او بخورد و روز دیگر آب، مورد استفاده شما باشد. اگر آن را آزار دهید به عذابی بزرگ گرفتار خواهید شد.

با این معجزه عده ای دیگر به حضرت صالح ایمان آوردن، مخالفان ترسیدند که پیروان صالح بیشتر شود. برای همین تصمیم گرفتند آن شتر را نابود کنند. یک روز شتر صالح آب خورد و آرام آرام راه می رفت. چند نفر که برای کشتن او به کمین نشسته بودند تیری به پایش زدند و سپس با نیزه او را کشتند.

حضرت صالح به آنان گفت: «من شمارا از آزار این شتر، ترساندم اماً توجه نکردید. از این پس سه روز در خانه هایتان زنده هستید». آنها حضرت صالح را

سرزنش کردند و از او خواستند در عذاب آنها عجله کند. از سوی دیگر مخفیانه تصمیم گرفتند شبانه به صالح و پیروان او حمله کنند. آنگاه در خانه‌های سنگی و محکم که در کوه تراشیده بودند به استراحت پرداختند. ناگهان صاعقه (رعد و برق شدید) آسمانی در خانه‌های آنها پیچید و آنان به صورت بدنهاشان بی جان در آمدند. خدای مهریان، نقشه‌های دشمنان را به هم ریخت و حضرت صالح و پیروان او را نجات داد. حضرت صالح از کنار بدنهاشان بی جان دشمنان عبور کرد، با اشاره به آنها گفت: «ای قوم من، من بدون تردید رسالت خدای خود را به شما ابلاغ کردم و به شما پند دادم ولی شما اندرز دهنده‌گان را دوست نمی‌داشتید.»^۱



قرآن مهمترین و جاودانه‌ترین معجزهٔ پیامبر اسلام ﷺ می‌باشد. در زمان نزول آن، گویندگان و شاعران زیاد بودند و بهترین شعرهای خود را می‌نوشتند و به کعبه آویزان می‌کردند. هنگامی که آیات قرآن نازل می‌شد می‌دیدند از نوشتۀ آنها زیباتر و بهتر است. برای همین آشکارا و گاه مخفیانه آن را برمی‌داشتند. خداوند در چندین جای قرآن از آنان خواسته است که اگر می‌توانند مثل آن یا لاقل آیه‌ای مانند آیه‌های قرآن بیاورند ولی هنوز کسی نتوانسته است چنین کند.

قرآن همچون بهاره	همچون گل و گلزاره
دارم قرآن می خوانم	حفظ می‌دانم
در این گلزار می مانم	مثل مرغی خوش آواز

۱. اعراف: ۷۹

۲. نقل از ویژه نامۀ بعثت.



کار در منزل

- ۱ - پیامبر کیست؟
- ۲ - دیندار کیست؟
- ۳ - معجزه چیست؟
- ۴ - یک معجزه از پیامبران را توضیح دهید (حداقل در ده سطر).

درس سوم**خدا دوست دارد...**

در درس قبل، دین به عنوان درس زندگی و استفاده صحیح از نعمتهاي خداوند معرفی گردید که خدای مهریان توسط پیامبران به بشر یادآور گردیده است. در این درس با طرح داستانی به اهمیت استفاده صحیح از نعمتها پرداخته و به عنوان نمونه نکاتی را مذکور می‌شویم.

سوغاتی

احمد در تعطیلات عید نوروز با پدر و مادرش به مشهد مقدس رفت در جوار بارگاه نورانی امام هشتم به او خوش گذشت. چندین بار به زیارت امام رضا علیه السلام رفت و هر بار، برای موفقیت خود و دوستان و خویشاوندانش دعا می‌کرد. روز آخر سری به بازار زد تا سوغات بخرد؛ هنگام خرید به یاد دو نفر از همکلاسیهایش افتاد، یکی حامد بود که از سالها پیش با هم دوست صمیمی بودند و دیگری جابر که تازگیها با او آشنا شده بود. برای هر یک از آنها یک کتاب داستان خواندنی خرید.

از سفر که برگشت حامد و جابر به دیدارش آمدند و او با ذوق و شوق کتابها را به آنان هدیه داد حامد بعد از ساعتی کتابش را جلد گرفت، آن را خواند و در قفسه کتابهایش نهاد تا دیگر دوستانش هم که به خانه شان می‌آیند بتوانند آن را بخوانند. اما جابر کتابش را از لای در حیاط به داخل منزل انداخت و سراغ بازی رفت.

احمد خیلی خوشحال و امیدوار بود که دوستانش از هدیه او خوب موازنی نمایند و از آنها درست استفاده کنند. برای همین گاه گاه سراغ کتابها را می‌گرفت. حامد با سربلندی خلاصه داستان را برای احمد تعریف می‌کرد، احمد نیز به نشانه رضایت لبخندی می‌زد و قدرشناسی حامد را می‌ستود. اما جابر سر به زیر می‌انداخت. یک بار می‌گفت کتاب در باران خیس شده است، گذاشته ام خشک شود، بعد بخوانم. گاهی می‌گفت گم کرده ام. یک روز گفت پیدایش کردم، دست برادر کوچکم بود چند ورق آن را خط خطی کرده است. در نهایت یک روز احمد، جابر و همبازیهایش را دید که موشك بازی می‌کنند. موشكها از ورقهای کتابی بود که او به جابر هدیه داده بود. او از ناسپاسی جابر ناراحت شد و دوستیش با او به هم خورد و از آن پس هنگامی که از مسافت بر می‌گشت برای جابر سوغاتی نمی‌خرید.

شما قضاوت کنید، آیا حامد کار شایسته‌ای انجام داد؟ چرا؟ جابر چطور؟ اینجا در واقع چه کسی زیان کرده است؟ چه زیانهایی؟ بله! جابر است که زیان کرده است. او نتوانسته از کتاب استفاده کند و چیزی یاد بگیرد. محبتش از دل دوستانش بیرون رفته و از سوغاتی بعدی هم محروم گشته است و.... .

شاید برای هریک از شما نیز چنین اتفاقی رُخ داده باشد حتماً به دیگران هدیه داده اید آیا شما هم مثل احمد از کاری که کرده اید خوشحال هستید؟ آیا دوست

داریدکسانی که از شما هدیه می‌گیرند از آن مواظبت نمایند و درست استفاده کنند؟
اگر آنان قدرشناسی نکنند شما چه حالی خواهید داشت؟

خدا هم به ما انسانها هدیه‌های زیادی داده است، تمام وجود ما و هر چه در جهان است هدیه‌های خدا هستند. آنها ابزار و وسائل زندگی‌اند. راستی چند تایند؟ آیا می‌توانید بشمارید؟ بیشتر از آن است که بتوانیم بشماریم. برای همین، قرآن می‌فرماید: و ان تَعْدُوا نعمة الله لاتحصوها «اگر بخواهید نعمتهاي خدا را بشماريد؛ نمي توانيد بشماريد.»^۱

خدای مهربان هم دوست دارد آثار نعمتها و هدایای گرانبهایی که به بندگانش داده است در گفتار و کردار آنها ظاهر بشود، در این باره امام رضا علیه السلام فرموده است:

«همانا خداوند دوست دارد اثر نعمتی را که به بنده اش داده است ببیند.»^۲
همانطور که در درس گذشته آموختید نعمتهايی را که خداوند در وجود ما قرار داده است ابزار و وسائل زندگی هستند و او راه و روش استفاده درست از آنها را نیز یاد داده است.

این راه و روشها، «درسهای زندگی» هستند، یادتان هست در درس «او کیست؟» با استفاده از فرمایش حضرت علی علیه السلام شگفتیهای چهار نعمت الهی را که به انسان هدیه داده است بیان گردید، از آنها چه به خاطر دارید؟
اینک آن چهار نعمت را یادآور شده، به روشهاي شکرگزاری و استفاده درست از آنها اشاره خواهیم نمود:

۱. نمل: ۱۸ و ابراهیم: ۳۴

۲. «ان الله يحبّ أن يرى اثر نعمته على عبده». محمدی ری شهری، میزان الحکمة، مکتب الاعلام الاسلامی، ج ۱، ۱۰، ص ۱۱۵.

الف - تنفس

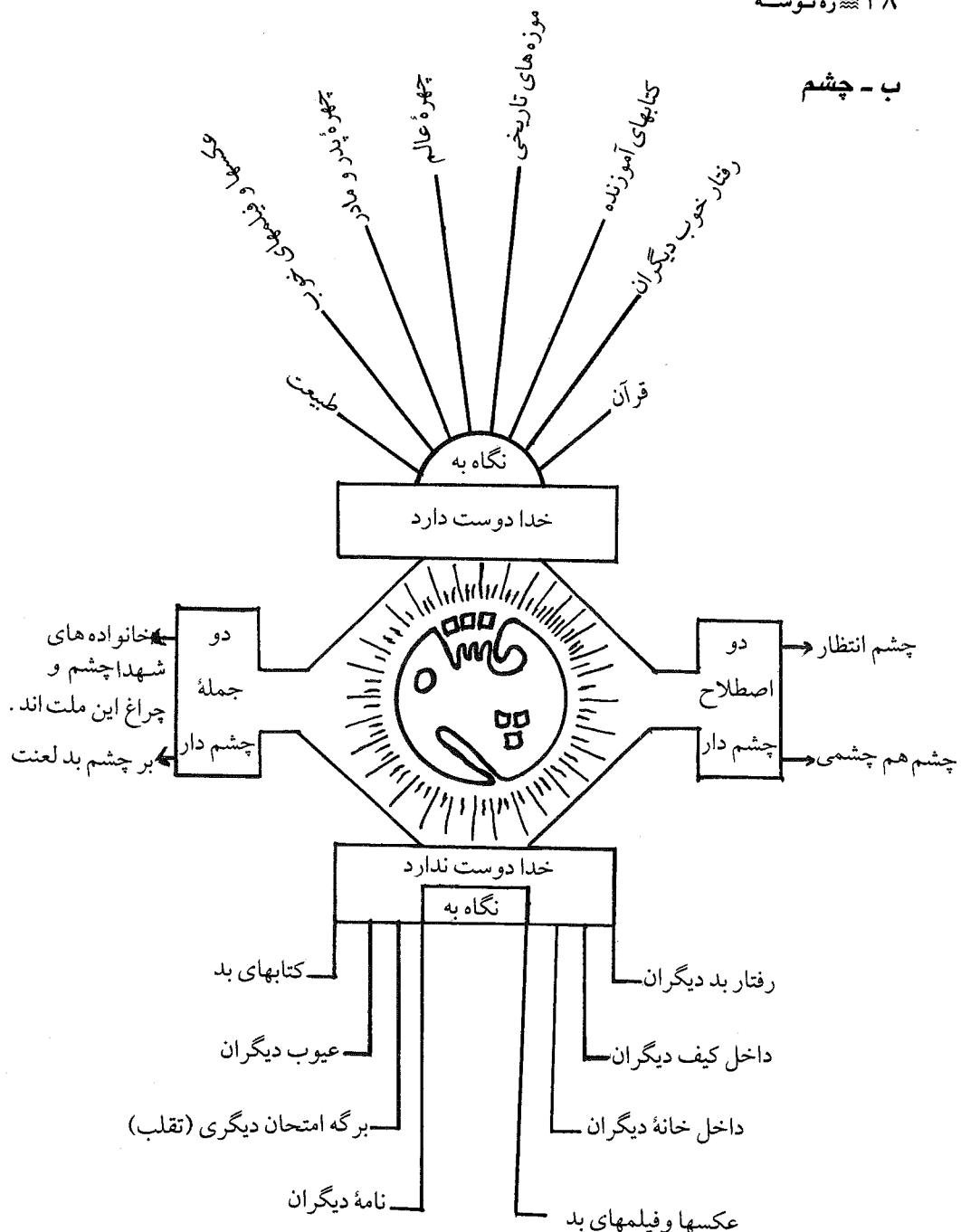


اگر همیشه تلاش کنید که بندۀ خوب خدا باشید و آنچه را خدا دوست دارد انجام بدید، نفسهای شما هم عبادت است حتی نفسهایی که در خواب می‌کشید. برای همین پیامبر اکرم ﷺ درباره روزه‌داران که از خدا اطاعت می‌کنند فرموده است: «انفاسکم فیه تسیح». ^۱

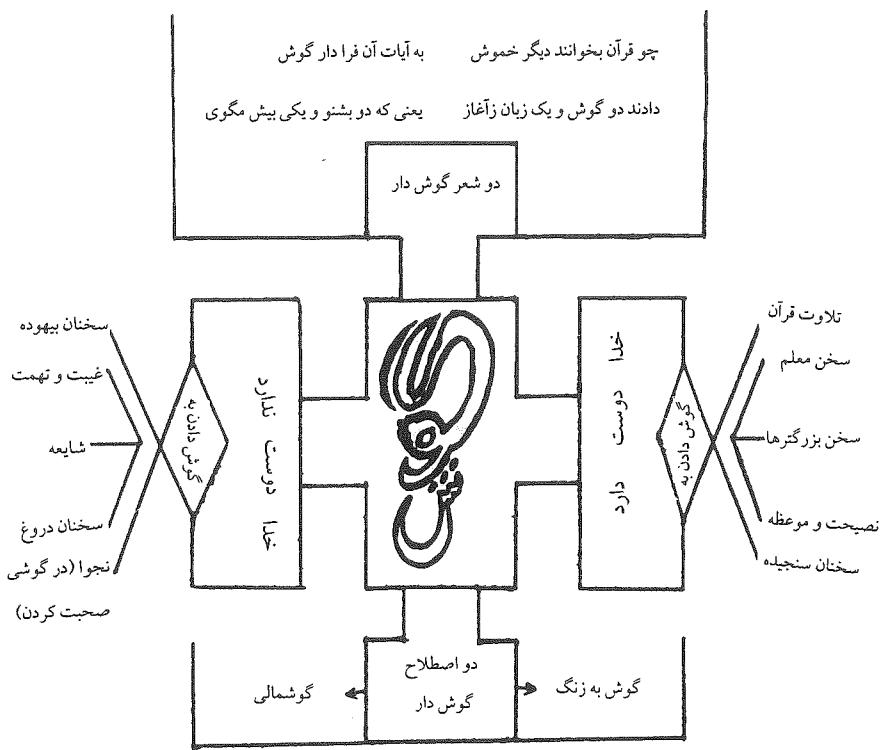
- ۱ - خوردن با استفاده از چیزهایی که دهان را بدبو می‌کند و موجب آزار دیگران می‌شود (نفس بوی بد بدهد)
- ۲ - فوت کردن به غذا.
- ۳ - فوت کردن به صورت دیگران.

۱. آیة الله دستغیب، سیدالشهداء، دارالكتاب، ج ۳، ص ۲۲۵، ایشان نقل فرموده که انسان در شباهه روز ۲۱/۶ مرتبه نفس می‌کشد.

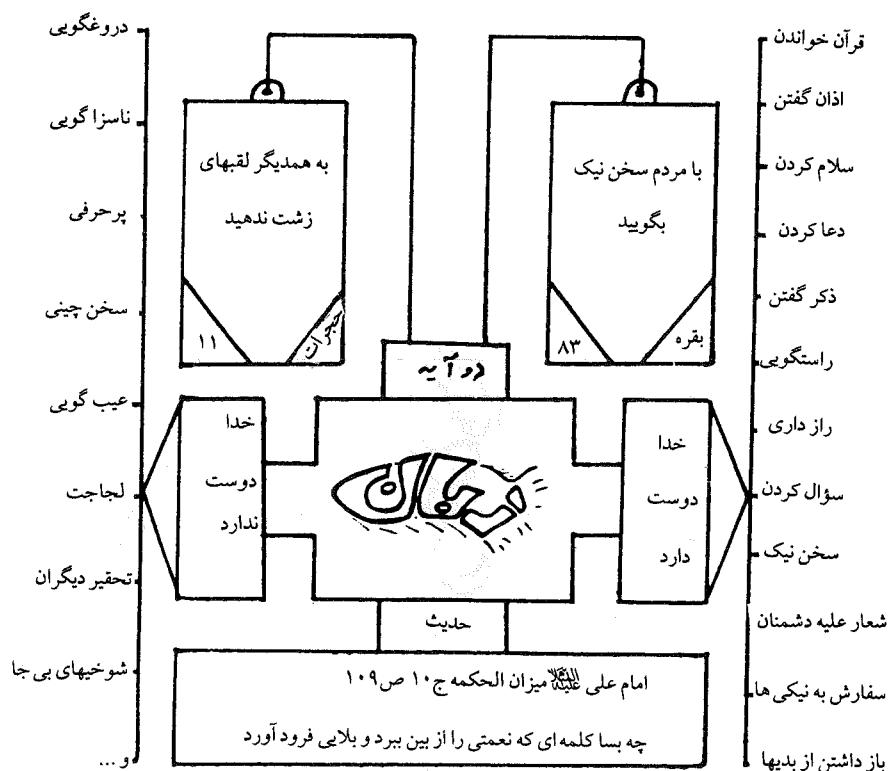
ب - چشم



ج - گوش



د - زبان





کار در منزل

- ۱- از داستان «سوغاتی» چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟
- ۲- چهار تا از کارهایی که خدا دوست دارد با چشم و گوش انجام بدھیم نام ببرید (برای هر یک دو مورد).
- ۳- سه تا از کارهایی که خدا دوست ندارد با زبان انجام بدھیم نام ببرید.
- ۴- با هر یک از کلمات گوش، زبان، و چشم یک کلمه مركب بازيده سپس درباره آن یک جمله بنويسيد.

درس چهارم

آخرین پیامبر

این درس پیرامون اثبات خاتمتیت پیامبر اسلام و مختصری درباره دوران کودکی آن حضرت می‌باشد، که در قالب داستان و تشبیه رشد فکری مردم به رشد تحصیلی دانش آموزان بیان خواهد شد.

یک روز مربی در کلاس‌های تابستانی به بچه‌ها گفت: ان شاء الله در سال تحصیلی آینده هر کدام از شماها یک درجهٔ تحصیلی بالاتر خواهد رفت. یعنی سومی‌ها به کلاس چندم می‌روند؟ چهارمی‌ها؟ پنجمی‌ها؟

چه اشکالی دارد در سال آینده کلاس سومی‌ها از سال اول ابتدایی، چهارمی‌ها از دوم و پنجمی‌ها از سوم ابتدایی، درس‌شان را آغاز کنند؟ همه اعتراض کردند، آقا مگر می‌شود؟ ما که آن درس‌هارا یادگرفته‌ایم، به درس‌های جدیدتر نیاز داریم. مربی از این فرصت استفاده کرده، گفت: در دنیا هم که مدرسه زندگی است انسانها رشد می‌کنند. معلوم است انسانهای اولیه نمی‌توانستند مانند انسانهای امروزی بیندیشند. برای همین در زمانی برای مردم پیامبری می‌آمد و بعد از چندین سال خداوند، پیامبر دیگری می‌فرستاد و قوانین و مقررات پیامبر سابق را کاملتر می‌کرد. مثل اینکه مردم از کلاس اول به کلاس دوم

و بالاتر آمده باشند. با آمدن پیامبر بعدی اگر مردم اصرار می کردند که می خواهیم همان پیامهای قبلی را داشته باشیم مثل این بود که بگویند ما می خواهیم همیشه در کلاس اول بمانیم.

بعد از حضرت آدم، پنج پیامبر بزرگ یکی پس از دیگری برای راهنمایی مردم فرستاده شدند. هریک از آنها کتاب و دین جدید و کاملتری می آورد، آیا می توانید نام آن پنج پیامبر به همراه کتب آسمانی آنها را نام ببرید؟ پیامبر اسلام را «خاتم الانبیاء» می گویند. خاتم یعنی آخر و انبیا یعنی پیامبران. بنابراین خاتم الانبیاء یعنی آخرین پیامبر. در زمان پیامبر اسلام مردم جهان آمادگی داشتند تا کاملترین دین الهی یعنی «اسلام» به تمام جهانیان ابلاغ شود.^۱

۱. شریعت و کتاب حضرت نوح چه بوده؟

اگر حضرت نوح اولین پیامبر دارای شریعت و کتاب بوده است آیا قبل از او مردم شریعت نداشتند؟

علامه طباطبائی با استناد به آیه ۲۱۳ بقره می فرماید مردم پس از حضرت آدم به صورت یک امت با بساطت و سادگی زندگی می کردند و بر حالت فطری انسانی بودند و اگر تا قیامت مردم چنین بودند شاید نیازی به انبیاء نمی بود لذا حضرت علی علیهم السلام در فلسفه ارسال انبیاء می فرماید: «لیستَأذْوَا مِيشَاقَ نُطْرَةٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۱) ولی پس از مدتی روح تکبر، اختلاف طبقاتی، بت پرسنی و ... بین آنها پدید آمد و خداوند پیامبرانی را با کتاب و شریعت فرستاد، اولین آنها حضرت نوح علیه السلام بود.

آیه «کان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه»: در ذیل همین آیه از امام رضا علیه السلام نقل شده: انبیاء اولو العزم پنج تن بودند که همگی شریعت و کتاب داشتند و نبوت آنان نسبت به غیر خودشان - اعم از پیامبر و غیر پیامبر - عمومی بوده است.

(ترجمه المیزان ج ۲۰، ص ۸۸ و ۱۰۷)

نتیجه: قبل از حضرت نوح نیازی به شریعت نبوده زیرا مردم بر اساس فطرت خود عمل می کردند از آن پس نیاز شد و بر اساس آیه فوق پیامبر صاحب شریعتی ارسال گردید. با توجه به آیه فوق حضرت نوح کتاب داشته است. ولی نام آن کتاب در منابع در دسترس دیده نشد.

پیامبر اسلام در ۱۷ ربیع الاول^۱ به دنیا آمد. هنگام ولادت آن حضرت ایوان کسری شکافت، چند کنگره^۲ آن فرو ریخت، آشکدهٔ فارس خاموش شد، دریاچهٔ ساوہ خشک گردید، بتهای مکه سرنگون شد و نوری از وجود آن حضرت به سوی آسمان بلند شد که شعاع آن فرسنگها راه را روشن کرد. بعد از هفت روز عبدالملک جد بزرگوار آن حضرت برای سپاسگزاری به درگاه الهی گوسفندی کشت و گروهی را دعوت نمود و در آن جشن با شکوه نام او را «محمد» گذارد. از او پرسیدند: چرا نام او را محمد گذاشتید، در صورتی که این نام در میان عربها کم سابقه است؟ فرمود: خواستم که در آسمان و زمین «ستوده» باشد^۳. او از همان کودکی پاک و با ادب بود. شما شنیده اید که او به «محمد امین» معروف بود، می دانید چرا؟ به داستان زیر خوب توجه کنید و در آخر بگویید چه نتیجه هایی می گیرید.

گم شده پیدا شده

شهر مکه در روزهای حج شهری شلوغ بود. مردم از صحراء، از ده از همه جا به آنجا می آمدند. بازارها پر از فروشنده و خریدار بود. طواف کعبه و زیارت هم جای خود داشت. در شهر مقرراتی بود که محترم شمرده می شد و نگهبانی، امنیت و آرامش آسان نبود. عبدالملک و همکاران در «سازمان رفاده» مشغول کار بودند، ناگهان از گوشۀ میدان سر و صدا بلند شد. یک عرب بیابانی با داد و فریاد شکایت می کرد و عبدالملک را می خواست. دسته ای از مردم بیکار هم دنبال او بودند. وی آمد و گفت: «صبح بخیر ای رئیس و اهل مکه! مردم

۱. اهل سنت می گویند در ۱۲ ربیع الاول به دنیا آمده است. از ۱۲ تا ۱۷ ربیع الاول هفت روز فاصله است که آن را «هفتۀ وحدت» نامیده اند.
۲. دندان سر دیوار را کنگره گویند. فرهنگ عمید.
۳. استاد جعفر سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، نشر مشعر، چ دوم، ص: ۵۹.

می گویند شما بزرگان این شهر هستید اما این چه وضعی است! دزدان شهر شما کیسه پول را برداشتند، مرا بیچاره کردند. می خواستم قدری سوغاتی برای بچه هایم بخرم ولی حالا خودم هم گرسنه می مامم.

عبدالمطلب گفت: «تو در این شهر میهمان هستی، ما از تو پذیرایی می کنیم. تو خود می دانی مانمی توانیم برای هر کیسه پول یا هر بسته اثاث مردم یک نگهبان بگذاریم. مردم باید خودشان مال خودشان را حفظ کنند. در میان مردم ناشناس است ماتقتصیری تداریم ولی اگر مالت پیدا نشد آن را جبران می کنیم. در این روزهای حج دوست و دشمن میهمان ما هستند. حالا بگو ببینم کیسه پولت چه نشانی داشت و چگونه گم شد؟»

مرد گفت: «دهانم خشک شده، کاش یک قدری آب خوردن پیدا می شد!» محمد ﷺ خرد سال - ۷ ساله - دوید و یک ظرف آب به دست آن مرد داد. مرد آب را خورد و گفت: «زنده باشی پسر! اما پول من توی یک کیسه پشمی بافتني زرد رنگ بود که درش را با نخ سیاهی بسته بودم. توی آن هفتاد دینار طلا و صد درهم نقره و قدری هم پول خرد بود.» عبدالمطلب گفت: «شاید دزدی در کار نباشد.

ممکن است پولت را گم کرده باشی، پس این قدر از دزد و دزدی حرف نزن!» مرد آرام شد اما محمد بی قرار گردید. به نظرش رسید که کیسه پول را دیده باشد. صباح از خانه در آمده بود و با بچه ها بازی می کرد. یکی از بچه ها چیزی از زمین برداشت و زیر پیراهنش پنهان کرد. محمد یقین نداشت، برای همین بر خود واجب می دانست که برود تحقیق کند. از پدر بزرگش اجازه خواست و به طرف خانه آن کودک روانه شد.

از داخل خانه سر و صدای بچه ها بلند بود، گویا بازی می کردند. محمد آن کودک را به نام «معاذ» صدا زد و آهسته به او گفت: «معاذ! راستش اینکه مردی پولش را گم کرده به نظرم کیسه ای که تو پیدا کردی همان پول باشد». معاذ ناراحت شد و گفت: «نه! چیزی نبود! من چیزی پیدا نکردم! اصلاً من امروز

هنوز از خانه بیرون نرفته‌ام!» بعد لحظه‌ای مکث کرد و گفت: «بین محمد! راستش را بخواهی آن چیز یک بسته کوچک پول بود. می‌خواهیم آن را با بچه‌ها تقسیم کنیم! تو هم سهم خود را بگیر!» محمد گفت: این کار، خیلی بداست خیلی زشت است! پول مال مردم است، چگونه ما برداریم؟

بچه‌های دیگر آمدند و گفتند: «محمد! از جان ما چه می‌خواهی؟ چرا دعوا درست می‌کنی؟ اصلاً چه کسی از تو شهادت خواسته که دخالت می‌کنی؟ مگر امانت را به دست تو سپرده بودند؟ اگر سهمت را می‌خواهی اگر نصف پول را می‌خواهی، یا اگر همه اش را می‌خواهی بگو! ما کیسه را به تو می‌بخشیم، آن وقت هر قدر که دلت خواست به ما بده!»

محمد گفت: «نه! موضوع این است که باید معلوم شود پول مال چه کسی بوده است. مال پیدا شده باید به صاحبیش برسد.» معاذ عصبانی شد و یقه پراهن محمد را گرفت و بنای فریاد گذاشت. محمد هم بازوی او را گرفت، در این میان بیشتر کودکان از معاذ و چند تابی هم از محمد طرفداری کردند.

سر و صدا زیاد شد، همسایگان و رهگذران جمع شدند. کار داشت به جاهای باریک می‌کشید که جارچی شهر وارد کوچه شد در حالی که داد می‌زد «خبر! خبر یک کیسه پول از یک میهمان شهر مکه گم شده! هر که آن را به صاحبیش برساند سزاوار ستایش است» محمد جارچی را صدا زد و از ماجرا با خبر کرد. خبر به عبدالطلب رسید. او پرسش حمزه عمومی حضرت محمد ﷺ را فرستاد. حمزه را همه می‌شناختند. همیشه هوادار حق بود و در راه حق تا پای جان ایستادگی می‌کرد. مردم به احترام او آرام شدند. حمزه گفت: «چیزی می‌شنوم ولی از چگونگی آن آگاه نیستم، اما محمد راستگو و امین است و هرگز دروغ نمی‌گوید... حق باید به حقدار برسد.» مادر معاذ- که از شکاف دیوار تماشا می‌کرد- از برپا شدن جنگ ترسید، بسته پول را آورد و جلو روی حمزه توی کوچه انداخت و گفت: «جنگ لازم نیست، بچه‌اند،

نمی دانند چه می کنند».

آن مرد را حاضر کردند! نشانی درست بود! آن مرد تشکر کرد و به بچه ها که ۲۵ نفر بودند مقداری پول داد. محمد نگرفت و گفت: «من جزو آنها نیستم فقط آمده بودم تا از حق دفاع کنم». همه خوشحال و مردم پراکنده شدند، آن وقت محمد دست معاذ را گرفت و گفت: «از من ناراحت نباش معاذ! ما با هم رفیق هستیم ولی می خواهم رفیق خوب باشیم. رفیق راستگو و درستکار باشیم. حالا بهتر شد یا آن طور که تو می خواستی؟!» معاذ گفت: «والله این طور بهتر شد، هم ما پولدار شدیم، هم آن مرد خوشحال شد. هم پول ما حلال است هم دلخوری پیدا نشد. کار خوبی کردی که بر حرف حق ایستادی.»^۱

این داستان زبان به زبان در شهر مکه پیچید و از آن روز دو لقب «صادق» و «امین» همراه نام محمد ﷺ هفت ساله گردید.

۱. قصه های خوب برای بچه های خوب، مهدی آذربایجان، ۸، ص ۱۸، با تلحیص.



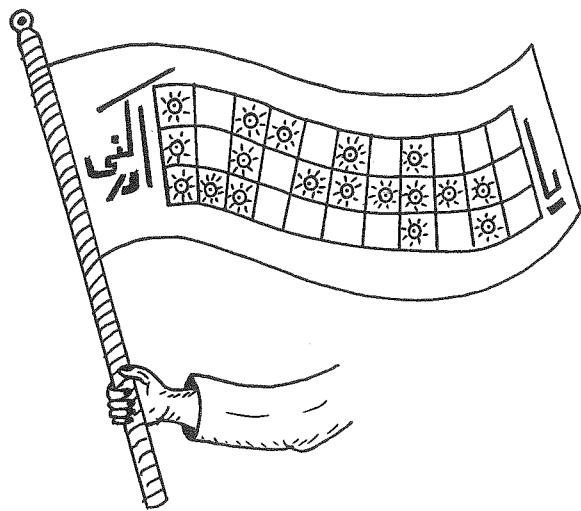
کار در منزل

- ۱- پیامبران اولو العزم را نام ببرید.
- ۲- چرا پیامبر اسلام را خاتم الانبیاء می‌نامند؟
- ۳- نکته‌هایی را که از داستان «گم شده پیدا شده» آموخته اید بنویسید. (لااقل ۳ نکته).

درس پنجم

خورشید پنهان

در این درس پیرامون تولد، غیبت، القاب حضرت مهدی علیه السلام و دعا برای فرج آن حضرت، در قالب جدول مطالبی بیان می‌گردد. در ضمن درس به اصل امامت و نام امامان نیز اشاره شده است.



بچه‌ها! مداد و پاک کن برداشته، جدولی بکشید که طول آن یازده خانه و عرض آن سه خانه داشته باشد. طرف چپ و راست جدول را کمی فاصله بگذارید.

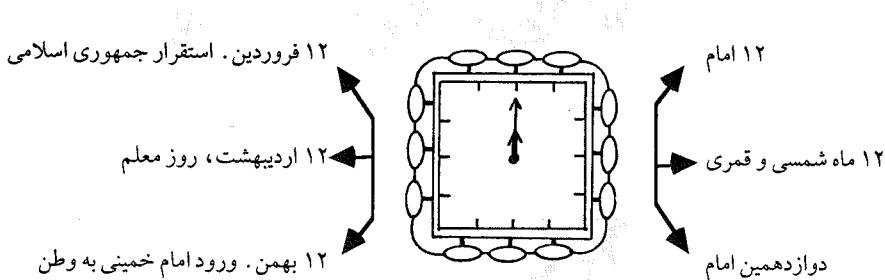
حرفهای «ز، د، ه» را در خانه‌های تعیین شده قرار دهید.
اینک بقیه جدول را با کمک شما به ترتیب شماره‌های داده شده توضیح می‌دهیم:

۱- همان دارو است. [سه حرفی]

دارو، اگر به جا و درست و با نظر پزشک مصرف بشود سلامتی را به انسان باز می‌گرداند.

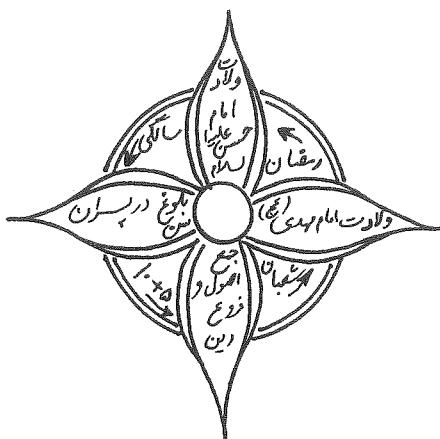
همان طور که برای سلامتی جسم انسان دارو هست برای سلامتی روح او نیز دارو می‌باشد؛ مثلاً در روایات آمده است که ادب باعث تیز هوشی است^۱. کم خوری نوعی داروست^۲.

چنان که بعضی داروها تلخ هستند گاهی ترک گناه و ترک عادتهای بد تلخ است اما برای حفظ سلامتی بایستی این سختی تحمل بشود.
کسی که دوا بزند (مثل آمپول) دوازده می‌شود. آیا این درست است که «دوازده = هشت»؟ درباره دوازده چه می‌دانید.



-
۱. میزان الحكمه، محمدی ری شهری، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱، حدیث ۳۸۱.
۲. همان مدرک، حدیث ۵۸۳.

۲ - ولادت حضرت مهدی در چه روزی اتفاق افتاد؟ [یک عدد دو رقمی است، آن را به عدد بنویسید]



۳ - بدگویی در پشت سردیگران. [چهار حرفی]
برای این آن را غیبت می‌گویند که غیبت شونده غایب است.
شاید درباره امام مهدی (عج) شنیده باشید که آن حضرت، غیبت (صغری و
کبری) دارد. این با غیبیتی که گناه است فرق دارد. این غیبت به معنای پنهان بودن
حضرت مهدی از دیده مردم است.

دشمنان اسلام شنیده بودند که دوازدهمین امام، ظالمان و ستمگران را نابود
خواهد کرد، برای همین جاسوسهایی گماشتند تا اگر برای امام حسن عسکری علیه السلام
که امام یازدهم است فرزندی به دنیا آمد او را از بین ببرند. ولی خدای مهریان
همان طوری که حضرت موسی علیه السلام را با وجود جاسوسی فرعونیان به دنیا آورد و
حفظ کرد حضرت مهدی را هم حفظ کرد، پدرش او را از چشم دشمنان پنهان
می‌داشت و تنها به یازان نزدیک و با اطمینان خود او را نشان می‌داد.

امام مهدی علیه السلام پنج ساله بود که پدرش رحلت نمود. مردم تا هفتاد سال توسط
چهار نفر از بزرگان دین که به ترتیب نایب خاص آن حضرت بودند با امام خود

ارتباط داشتند^۱. این دوران را «غیبت صغیر» (کوتاه مدت) می‌گویند. از آن پس خود امام فرموده است که من نایب خاص نخواهم داشت. شما به کسانی که در نقل احادیث ما صاحبنظرند و نشانه‌های مخصوصی دارند مراجعه نمایید. اینها همان مجتهدان و حدیث دانان زمان می‌باشند.

امام زمان مانند «خورشیدی که در پشت ابرها پنهان است»^۲ سبب خیر و برکت می باشد. و کارنامه اعمال ما هر هفته به دست او می رسد. اگر اعمال نیک باشد خوشحال می شود و در حق ما دعا می کند.

۴- حضرت ابراهیم به موجب کار مهمی که انجام داد به «ابراهیم ... شکن» معروف شد. [دو حرفی]

امام زمان هم که باید بت شکن زمان خواهد بود. بتهای ستم، جهل و نادانی را در هم خواهد شکست و عدل و داد را گسترش خواهد داد.

مهدی صاحب الزمان اوست خدارانشان

روشن کند جهانی ظاهر شود زمانی

۵- سلاح مؤمن است. اگر انسان با آن به درگاه خدا برود خواسته اش مستجاب می شود. [سه حرفی]

امام زمان برای ظهور خودش^۳ و برای مردم دعا می کند^۴. یکی از وظایف
مانیز این است که برای ظهور آن حضرت دعا کنیم^۵. دعایی معروف است به
«دعای فرج» . فرج یعنی گشايش و ظهور.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه في هذه الساعة

۱ . به ترتیب: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح، علی بن محمد سمری.

٢. بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١٨١.

^{۳۰} زندگی و سیمای حضرت امام مهدی، مترجم: محمد صادق شریعت، مؤسسه فرهنگی

انصارالحسین، ج ۱، ص ۶۸ و ۷۰.

٥. آن امام بزرگوار فرموده است: «أكثروا الدعاء بِتَعْجِيلِ الْفُرْجِ ...». (بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١٨١).

وفي كُلّ ساعة ولِيًّا وحافظًا وقاعدًا وناصرًا ودليلًا وعِينًا حتى تسكتَ أرضكَ
طوعًا وتتعه فيها طويلاً.

خدایا بوده باش بر ولیت حجۃ بن الحسن - که درود تو بر او و بر پدران او باد -
در این ساعت و در هر ساعت، سرپرست و نگهدار، و پیشوایاور و راهنمای
دیده بان (او باش) تا او را به رغبت مردم در زمینت (به سلطنت) بنشانی و او را
مدت بسیاری بهره دهی.

* خانه های خالی را به یاد حضرت امام و شهدا گلباران کنید.

* خانه هایی را که گل ندارند پاک کنید. با گلها چه کلمه ای به دست می آید؟
ما پیوسته به یاد مهدی هستیم. رزمندگان اسلام نیز در جبهه ها به یاد مهدی
می جنگیدند و پیروز می شدند. آنها پرچم و پیشانی بند داشتند. روی بعضی
پرچمهای پیشانی بندها نوشته شده بود: «یا مهدی ادرکنی»^۱ یعنی ای مهدی!
مرا دریاب. برای همین دوستداران آن حضرت، بسیجیان و سربازان مهدی
هستند. به امید ظهور آن حضرت.

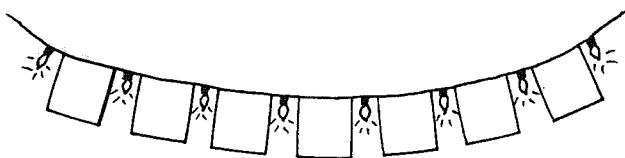
۱. مفاتیح الجنان، اعمال شباهی دهه آخر ماه رمضان، شب ۲۳.

۲. مربی به ترتیب اطراف کلمه مهدی پرچم می کشد و سپس جمله مذبور را روی آن می نویسد.



کار در منزل

- ۱ - آنچه درباره عدد ۱۲ می دانید بنویسید؟
- ۲ - دعای فرج را حفظ کنید.
- ۳ - ۱۵ شعبان چه روزی است، بعضی از القاب حضرت مهدی را روی پرچمهای جشن بنویسید.
- ۴ - خاطره ای درباره برگزاری جشن نیمة شعبان بنویسید (حداقل در ده سطر).



درس ششم

روز حساب

در این درس، امکان معاد و انگیزه برانگیختن انسانها در قالب داستان با الهام از آیات قرآن بیان می‌گردد. در ضمن به ترغیب بر انجام کارهای پسندیده نیز اشاره می‌شود.

شوت بلند جابر

بچه‌ها در حیاط مدرسه به استراحت می‌پرداختند، چند تا چند تا دور هم جمع شده بودند، قصه می‌گفتند. خوردنیها را به همدیگر تعارف می‌کردند. بازی می‌کردند. بعضی هم کنار دیوار نشسته، تبلیهای شب گذشته را جبران می‌کردند. آنها با دستپاچگی تمرینهای ریاضی و مشق‌های شبشان رامی نوشتن زنگ کلاس به صدا در آمد. کلاس سومی‌ها ورزش داشتند.

جابر که هیچ وقت اول زنگ برای رفتن سر کلاس پا پیش نمی‌گذاشت زنگ ورزش که می‌شد با سرعت تمام به سراغ توپ می‌رفت. امروز هم مثل همیشه توپ و تلمبه را آورد. سرایدار مدرسه آشغالها را جمع کرده بود. اتاق او در فاصله

نسبتاً زیادی از سمت چپ میدان بازی نزدیک درب حیاط مدرسه قرار داشت. سرایدار به بچه‌ها گوشزد کرد که مواظب باشند به آن سمت شوت نکنند. بچه‌ها توب را باد کردند، با نظارت و تذکرات معلم ورزش، یارگیری و بازی آغاز شد. توب مثل برق از این طرف میدان به آن طرف میدان شوت می‌شد. آخرهای بازی توب وارد دروازه شد، دروازهٔ تیمی که جابر برای آن بازی می‌کرد. جابر هیجان زده توب را به سمت چپ میدان شوت کرد. شوت بلند جابر مثل گلوله، شیشهٔ اتاق سرایدار را درهم ریخت!

جابر خشکش زد. بچه‌ها به سوی اتاق سرایدار دویدند. او با چهره‌ای درهم کشیده، خردشیشه‌ها را جاروب می‌کرد. در این هنگام بیرون از حیاط مدرسه مردی با بلندگوبی که روی سه چرخه گذاشته بود فریاد می‌زد. آی کفش کنه، آهن قراضه، خردشیشه می‌خریم. معلم ورزش به جابر می‌گفت: «بی هدف شوت کردی، حالا هم باید توان بدھی» جابر سربه زیر انداخت و با صدایی لرزان معذرت خواست. آنها با هم به سوی اتاق سرایدار رفتند. او شیشه‌ها را توی سطل ریخته بود. نگاه‌تندی به جابر انداخت و گفت: «کارت در آمد. حالا بیا اینها را بفروشیم، شاید کمکی به تو باشد جابرخان!»

بچه‌ها سه چرخه رانگه داشتند؛ دور آن را گرفتند و سرایدار خُردشیشه‌ها را به او داد. چند تا از بچه‌ها کفش کنه‌ها و آهن قراضه‌ها را زیر و رو می‌کردند و می‌گفتند: «آخه اینها به چه دردی می‌خورند که پول برای خرید آنها می‌دهی! کفشهایی که لنگه ندارند، پاره شده اند، خردشیشه‌ها و آنهایی که کج و زنگ زده اند!» خریدار گفت: «شما چه کار دارید! اگر از این جور چیزها دارید بیاورید پولش را بگیرید. همان کارخانه‌ای که این قراضه‌ها را هم نداشت و توانست آنها را سالم بسازد و به فروش برساند خیلی آسان می‌تواند کفش کنه‌ها و آهن قراضه‌های شما را دوباره بسازد.» آقای معلم از بچه‌ها خواست داخل حیاط مدرسه بیایند. فرصتی برای ادامه بازی نبود. معلم گفت: «بیایید یک داستان برایتان بگوییم؛

داستانی شبیه همین اتفاقی که برای شما افتاد. آنان دور او حلقه زدند، حمید خندهید و گفت: «آقا پس راست است که می‌گویند تاریخ تکرار می‌شود» آقای معلم بالبخندی گفته او را تأیید کرد و داستان را آغاز نمود:

بچه‌ها! قدیمی‌ها خاکها را جمع کرده، گل درست می‌کردند و آن را روی هم نهاده، خانه می‌ساختند. حالا هم دیوار بعضی از باغها و خانه‌ها گلی است، گاهی در خاک، سنگ، چوب و استخوان شکسته نیز بود که با گلهای لای دیوار قرار می‌گرفت، رفته رفته گلهای خشکیده ریزش می‌کرد و آنها از لای دیوار پیدا می‌شدند. در زمان پیامبر اکرم ﷺ شخصی از کنار باغی عبور می‌کرد چشمش به استخوان پوسیده‌ای افتاد. آن را از دیوار کند، روی تخته سنگی گذاشت و با سنگی دیگر آن قدر بر آن کویید که مثل آرد شد. آرد استخوان را جمع کرده، نزد پیامبر اسلام ﷺ برد. بادی از غرور و تکبر در سینه انداخت و گفت: «تو به مردم می‌گویی ای مردم! شما که مردید و استخوانهایتان پوسید دوباره زنده می‌شوید و به اعمالتان رسیدگی می‌شود. حالا من این آرد استخوان را بر باد می‌دهم. کیست که بتواند آن را دوباره زنده کند؟! «من يُحِبِّي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ».

مردم منتظر پاسخ پیامبر ﷺ بودند. خداوند آیه‌ای نازل کرد در پاسخ آن مرد فرمود: «قُلْ يَحْيِيهَا اللَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةً»^۱ ای پیامبر! بگو آن کس که اول بار آن را آفرید می‌تواند دوباره آن را زنده کند.

آری بچه‌ها! از اول ساختن آسانتر است یا دوباره ساختن؟ دوباره ساختن. بنابراین، خدایی که کار مشکل را به آسانی انجام داد، کار آسانتر را هم می‌تواند انجام بدهد؛ یعنی همه انسانها را بعد از مردن، دوباره زنده کند. این را «معد» یا «قیامت» می‌گویند.

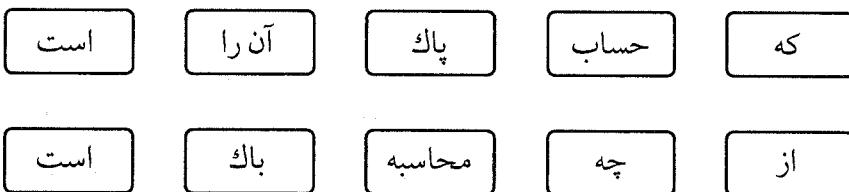
معلم در حالی که داشت داستان می‌گفت، جابر را دید که هنوز از خجالت

سرش را پایین انداخته است . به فکر افتاد که چگونه می‌تواند دل جابر را به دست آورد و مشکل او را حل کند . به دنبال یک راه حل مناسب بود . حالا یک مسابقه کوتاه را انجام بدھید تا بینیم معلم چگونه مشکل جابر را حل کرد .

نام مسابقه : یوم الحساب

اجرا : دو گروه دو نفره مشورت کرده ، مسابقه را در دو مرحله انجام می‌دهند .

مرحله اول : روی ده کارت کلماتی نوشته شده است . هر گروه کارت‌ها را به گونه‌ای می‌چیند که یک ضرب المثل به دست آید .



می‌دانید چرا مسابقه را یوم الحساب نهاده ایم ؟ برای اینکه یکی از نامهای قیامت «یوم الحساب» است ؟ یعنی روزی که به حسابهای ریز و درشت انسانها رسیدگی می‌شود . خداوند در دنیا تمام رفتارهای ریز و درشت ما را هر چند آشکار یا پنهانی باشد زیر نظر دارد . و در روز قیامت آنها را محاسبه می‌کند . آنجا هیچ کس نمی‌تواند دروغ بگوید و کارهای بد خودش را پنهان یا توجیه کند^۱ .

در آن روز کسانی که «حسابشان ناپاک» است ، یعنی رفتارشان بد بوده است دلهره و نگرانی دارند ولی کسانی که «حسابشان پاک» است (رفتار نیک داشته اند) خیلی خوشحال و خندان هستند و پیش خود می‌گویند : «آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است . »

۱ . «يَوْمَ يَعْثِمُ الْأَرْضُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لِهِ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا هُنْ مُمْكِنُونَ»
(مجادله : ۱۸)

مرحله دوم: مری بایک خط تخته سیاه را به دو قسمت مساوی تقسیم می کند.
هر قسمت به یک گروه تعلق می گیرد. یک نفر گچ را به دست گرفته، به کمک مشاور خود مسابقه را آغاز می کند.

حساب پاک	حساب ناپاک
۱	
۲	
۳	
۴	
۵	
۶	
۷	
۸	
۹	

هر گروه که در مدت تعیین شده تعداد بیشتری از اعمال مناسب با موضوع را نوشته برنده این مرحله می باشد.

بعد از اینکه محاسبه انجام شد نیکوکاران را یعنی آنها بی که حسابشان پاک است به بهشت می بردند و پاداش می دهند. و بدکاران را یعنی آنها بی که حسابشان ناپاک است به جهنم می فرستند و عذاب می کنند.

معلم چگونه مشکل جابر را حل کرد؟ آیا شما می توانید با کارهای مناسبی که نوشته شده است راه حل را حدس بزنید؟ او به بچه ها گفت «حالا شما بهشت را دوست دارید یا جهنم را؟ حال که بهشت را دوست دارید بیاید از هم اکنون در انجام کارهای پسندیده جدی تر باشیم. اینک بهترین کار این است که دل جابر را به

-
۱. اگر تخته نبود یا تخته موجود گنجایش نداشت می توان از دفتر با کارتهای ویژه استفاده کرد.

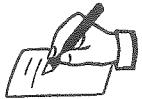
دست آوریم، شما بیست نفر هستید. یک شیشه پانصد و پنجاه تومان است. صد تومان که پول خردشیشه ها شد. من پنجاه تومان می دهم شمانیز می توانید از فردا پول توجیبی تان را روی هم بگذارید مجموع آنها چقدر می شود؟ ۵۵۰ تومان. با این پول هم اتاق سرایدار بی شیشه نمی ماند و هم اینکه خرج جابر زیاد نمی شود. »

جابر گفت: «نه آقا! ما خودمان می خریم!»

آقای معلم گفت: «آقا آقا نکن! قول بدہ در درسها یت هم مانند ورزش جلو دار باشی!»

- چشم آقا! قول می دهم.

زنگ پایان کلاس به صدا در آمد. از آن پس جابر به فکر فرو رفت. امروز درس خوبی آموخت و برای آینده خودش برنامه ریزی کرد.



کار در منزل

- ۱ - در داستان «شوت بلند جابر» معلم چه خاطره‌ای را بیان کرد؟
- ۲ - چرا به قیامت، روز حساب نیز می‌گویند؟
- ۳ - شما از داستان، شوت بلند جابر چه درس‌هایی آموختید؟
(لااقل سه مورد را بنویسید).
- ۴ - از کارهای پستدیده که انجام داده اید یکی را بنویسید. (در ده سطر توضیح دهید).

اخلاق

درس اول:

ادب و احترام

[مریبی بحث را با بازی با کلمات شروع می کند]

- مریبی با نوشتن «ب» روی تخته از دانش آموزان بپرسد آن چیست که هر کاری را باید با آن شروع کنیم به نام خدا یا بسم الله الرحمن الرحيم.
- مریبی با اضافه کردن حرف «ش» به اول «ب» کلمه «شب» را روی تخته می نویسد و از دانش آموزان سؤال می کند شب باید زود خوابید یا دیر؟ اگر دیر بخوابی چه اتفاقی می افتد؟ ...
- مریبی با پاک کردن حرف «ش» و نوشتن حرف «ر» کلمه «رب» را به دست می آورد. و چنین توضیح می دهد. رب و پروردگار کسی است که ما و شب و روز را آفرید و دانش آموز خوب همیشه به یاد پروردگار و رب است.
- با پاک نمودن حرف «ر» و نوشتن حرف «ا» به جای آن «اب» به وجود می آید. معنای کلمه اب را از دانش آموزان می پرسیم و سپس می گوییم: پدر یکی از کسانی است که خیلی باید به او احترام گذاشت.
- بین حرف «ا» و حرف «ب» دال را اضافه می کنیم، کلمه «ادب» به دست می آید. خوب بچه ها، نشانه دانش آموز خوب در کوچه، مدرسه و منزل چیه؟

بله، ادب و احترام او نسبت به دیگران.

ب ← شب ← اب ← ادب

بهترین نشانه ادب و احترام نسبت به دیگران در هنگام روبرو شدن چیست؟

«السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلامِ»^۱

سلام کنیم: سلام علیکم درست است یا سام علیکم؟ (معنای

هر کدام را از دانش آموز پرسیم.)

چگونه ← جواب دهیم: جواب سلام باید بهتر باشد. آیا می‌دانید سلام کردن بیشتر از جواب سلام ثواب دارد. چه مقدار؟ (جواب را دانش آموز می‌دهد.)

و همچون پیامبر در سلام سبقت جوییم یعنی به همه و زودتر سلام کنیم. داستان پیامبر را که افراد در پشت دیوار مخفی می‌شدند تا به ایشان سلام کنند. از دانش آموزان می‌خواهیم تعریف کنند و تعریف بهتر را مورد تشویق قرار می‌دهیم.

مربی شعر زیر را (در صورت آشنا بودن دانش آموزان، با هم خوانی آنها) می‌خوانند.

خوشخوی و مهربانیم	ما پی رو ق رانیم
سفارش اسلام است	عادت ما اسلام است
به خواهرو برادر	به پدر و به مادر

اول سلام گوییم	به هر کس روبرویم
خیر و سعادت آرد	سلام عزت آرد
بهره زهر کلام است	نشان دین سلام است

مسابقه تصویری

مربی ۵ الی ۸ تصویر جذاب و زیبا از اتوبوس (یا داخل اتوبوس)، خانه، مکان عمومی مانند مدرسه، خیابان، بازار و دو دانش آموز یا فرد در حال گفتگو، تهیه می کند و آنها را به دست دانش آموزان می دهد و از هر کدام می خواهد که ادب در آن مکان یا فضای را توضیح دهند. و بهترین جواب را تشویق کند. و در هر مورد که لازم باشد توضیحی به آن اضافه کند.

- در تصویر اتوبوس اگر دانش آموز نکات مورد توجه را نگفت مربی آن را یادآوری کند. مثال: *جای خود را به بزرگترها بخصوص پیرها و افراد ضعیف و بچه دار بدھیم.

* به هنگام استفاده از اتوبوس درون شهری بلیت خود و همراهان را که به بیت المال تعلق دارد پردازیم ...

- در تصویر خانه نکات مورد توجه که در پایان باید مربی بر آن تأکید کند عبارتند از: * احترام به مهمانها و پذیرایی از آنها

* هنگام نشستن جلو دیگران پای خود را دراز نکنیم.

* پشت خود را به بزرگترها نکنیم.

- در تصاویر عمومی مانند مدرسه، خیابان- بازار، مربی این نکات را می تواند اضافه کند:

* از داد و بداد و فریاد زدن خود داری کنیم

* از غذا خوردن در کوچه و خیابان خودداری کنیم.

* به هنگام راه رفتن چیزی نخوریم.

* از ریختن آشغال مانند پوست تخمه و کاغذ پرهیز کنیم.

در این قسمت مربی می‌تواند برای بچه‌ها آمار ریاضی بدهد. مثلاً بگویید: اگر هر دانش آموز روزی یک کاغذ در کوچه و خیابان بربیزد. در یک هفته ۷ کاغذ می‌شود. با توجه به اینکه حدود ۲۰ میلیون دانش آموز داریم در هفته ۱۴۰ میلیون کاغذ و آشغال می‌شود و در ماه ۶۰۰ میلیون آشغال می‌شود و در یک سال تعداد آشغالها به ۷،۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ می‌رسد. ...

- در تصویر دو انسان در حال گفتگو بعضی از نکات آموزنده و شایان ذکر

عبارتند از:

۱ - هرگز در میان کلام دوست خود سخن نگویید.

۲ - به هنگام صحبت دوستان نباید بازیگوشی و حواس پرتی کرد.

۳ - اگر چیزی می‌خواهیم به دوستمان بدهیم حتی الامکان دو دستی و به آرامی به او بدهیم و از پرتاب نمودن و امثال آن خودداری کنیم.

- در تصویر دو فرد خوشحال که زیر آن نوشته شده است «فایده احترام گذاشتن» مربی بعد از جواب دانش آموز به این نکته اشاره می‌کند که احترام به دیگران موجب دوست داشتن و محبت مردم به ما و باعث می‌شود که مقام ما نزد خدا، پدر و مادر و دوستانمان بالا رود و عزیز شویم.

[مربی بعد از پایان مسابقه تصویری، یک سوال می‌کند تا از میان برنده‌ها یک

نفر به عنوان برنده نهایی انتخاب شود.]

در مقابلی بی ادبی دیگران چه باید کرد؟

مربی برای راهنمایی به این ضرب المثل اشاره می‌کند: «ادب از که آموختی، گفت: از بی ادبان.

مربی به این اصل کلی در مقابل بی ادبان اشاره می‌کند:

جواب افراد بی ادب را با برخورد خوب و سنجیده می‌دهیم. زیرا نحوه برخورد با افراد بی ادب در هر موقعیت متفاوت است. یعنی:

* گاهی سکوت بهترین جواب است.

* گاهی باید به او نیکی و محبت کرد.

* گاهی نیز شخص بی ادب را باید تنبیه و مجازات کرد.

مربی با آماده کردن ۵ کارت از پنج نفر از دانش آموزان دعوت می کند تا آن را مرتب کنند. روی کارت متن حدیث و پشت آن ترجمه حدیث آمده است.

روی کارتها

(۱)



پشت کارتها



سپس از دانش آموزان می پرسیم: بهترین نیکیها را به چه کسی باید انجام داد؟ هر کس جوابی می دهد و سپس مربی این ماجرا را از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند. شخصی به خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: من به چه کسی نیکی کنم؟ پیامبر ﷺ فرمودند: به مادرت. دوباره سؤال کرد: بعد از او به چه کسی نیکی کنم؟ فرمودند: به مادرت. بار سوم سؤال کرد: بعد از او به چه کسی نیکی کنم؟ فرمودند: به مادرت.

و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود.^۱

مربی می تواند نوعی بازی با کارت را که بعضی از کارتها، کارهای مؤدبانه و

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۴۲، حدیث ۵۰۲۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

خوب و بعضی از کارتها، کارهای بی ادبی را نشان می دهد برای دانش آموزان، تحت عنوان «باشیم- نباشیم» به اجرا در آورد. (از روی کارت و پشت کارت هم می توان استفاده کرد. در ضمن برای جذابیت کار، سرعت عوض کردن کارتها را گاهی زیاد می کنیم و پشت و روی کارت را متناسب عوض می کنیم).

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشندۀ مهریان

سلام عليکم

باشیم

نباشیم

مسخره کننده

سلام کننده

مهریان

بدگو

کمک کننده

راستگو

دروغگو

حامی رهبر

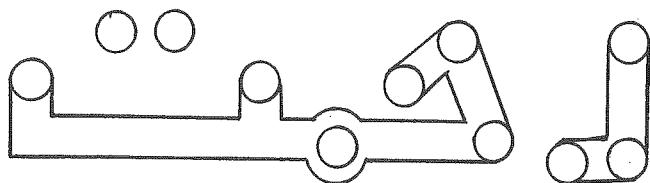
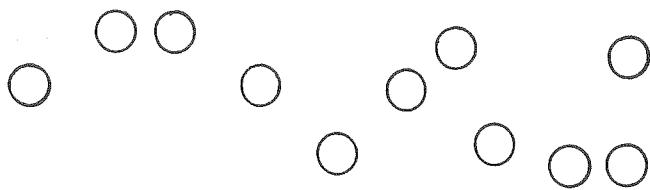
بی تقاوّت

دعوا کننده

درس ۵۹:

رحمت خدای مهربان

مریم در ابتدا دایره ها را به ترتیب زیر کشیده و سؤالها را مطرح می کند و جواب را در دایره ها جای می دهد

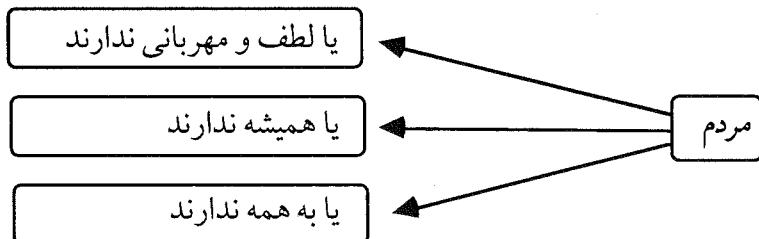


خرد

۱- نام دیگر عقل

۲- همراه با استقلال و جمهوری اسلامی یکی از شعارهای انقلاب است آزادی

- ۳ - جستجو؛ دوندگی تکاپو
- ۴ - ارواح مردگان در آن عالم به انتظار قیامت به سر می‌برند
- ۵ - رگی که خون را از قلب به قسمتهای مختلف بدن می‌رساند
- ۶ - محل دانش دانشگاه
- ۷ - از قرض الحسن یا بانک می‌گیرند تا با آن مشکلات اقتصادی را حل کنند
- ۸ - هنرمند، دارای هنر هنرور
- ۹ - می‌بیند بینا
- ۱۰ - نان را از دستان زحمتکش او می‌گیریم نانوا
- ۱۱ - بی‌عیی، تندرستی سلامت
- پس از تکمیل دایره‌ها از دانش آموزان می‌خواهد که حدس بزنند این دایره‌ها چه می‌گویند، سپس خطوط را کشیده، کلمه رحمت را کامل می‌کند.
- کدام کلمه است که در نمازهای پنجگانه بیش از همه یعنی ۶۰ بار تکرار می‌شود؟ رحمان و رحیم. آنگاه معنای آنرا از دانش آموزان سؤال می‌کند.
- اما لطف و مهربانی مردم چگونه است؟



اما خداوند آن قدر مهربان است که به همه رحمت و لطف دارد.
گاهی از بچه‌ای کار بدی سر می‌زند معمولاً بزرگترها مثل معلم یا پدر و مادر

۱. خداوند مهرش و لطفش همیشگی و همگانی است، یعنی در دنیا هم به مؤمن و هم به کافر لطف دارد و در آخرت لطفش برای انسانهای خوب و مؤمن است.

ابتدا عصبانی می شوند ولی خداوند متعال اوّل مهربانی می کند. وقتی انسان کار رشت کند خدا می فرماید اگر توبه کنی می بخشم و توبه کنندگان را دوست دارم.^۱ برای همین است که فرموده اند: مهربانی خداوند بر خشم و غضب او پیشی دارد.^۲

راستی بچه ها، آیا شده که گاهی گول شیطان را بخورید؟ (آنگاه برای نوع می پرسیم) آیا شما گول می خورید؟ فریب می خورید؟ نیرنگ می خورید؟ کتک می خورید؟ روزه می خورید؟ پفک نمکی می خورید؟

شیطان به گوش بچه ها می خواند که چرا همیشه کار خوب می کنید؟ حرف راست می زنید، نماز می خوانید؟ بیایید با من دوست شوید! امّا بچه های خوب و زرنگ که می دانند این حرفها، از شیطان است و می خواهد آنها را گول بزنند بر سر شیطان فریاد می زند:

(مربی می خواند و بچه ها جواب می دهند).

برو گم شو حیونک	که م اها با ایمانیم
یاور دین خدا بچه های ایرانیم	من تو رو دوست ندارم
از فریبت بی زارم	من همیشه راست می گم
حروف بد هیچ نمی گم	راه من راه خ داشت
راه تو راه خطاست	راه من راه ام داشت
بی زارم از دشمنام	خوب بچه ها، بعضیها را که شیطان خیلی گول می زند و گناه می کنند گاهی
	فکر می کنند دیگر خدا با آنها قهر کرده و اگر توبه هم کنند خداوند آنها را نمی بخشد و پیش خودشان می گویند ما که دیگر جهنمی هستیم.

۱. ان الله يحب التوابين بقره ۲۲۲.

۲. سبقت رحمته غضبه دعای جوشن کبیر، بند ۲۰.

دوستان، آیا اینها فکر شان درست است یا نه؟ دانش آموزان جواب می‌دهند
نه. می‌پرسیم چرا؟ (جوابهایی خواهند داد).

مربی می‌گوید: خداوند در قرآن می‌فرماید:

لاتقطعوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً

از رحمت خدا نا امید نشوید، خداوند همه گناهان را می‌بخشد.

و گاهی نیز در اثر توبه و خوب شدن بنده، خداوند بدیهای او را به خوبی
تبديل می‌کند^۱.

البته برای اینکه ما هم مشمول رحمت و مهربانی خدا باشیم باید ویژگیهای را
در خودمان ایجاد کرده باشیم. به خداوند ایمان داشته و کارهای نیک انجام
بدهیم^۲.

چون ما معتقد هستیم خداوند حکیم است و رحمت خدا هم از روی حکمت
است و مهربانی کردن به افرادی که اصلاً کار نیک انجام نمی‌دهند و ایمان ندارند
کار حکیمانه نیست. آنگاه مربی از دانش آموزان می‌پرسد. همه ما ایمان داریم یا
نداریم؟ جواب می‌دهند: داریم. مربی می‌پرسد: آیا کارهای نیک انجام
می‌دهیم؟ جواب می‌دهند: بله.

اینجا با استفاده از کارت که روی بعضی‌ها کارهای نیک و روی بعضی دیگر
کارهای بد نوشته شده به دانش آموزان نشان داده می‌شود.

دروغ

صدقه دادن

سلام کردن

درس خواندن

راستگویی

اذیت

۱. من تاب و امن و عمل عملاً صالحًا فاولئك يبدل الله سلطانهم حسنان. فرقان/ ۷۰

۲. فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فيدخلهم ربهم في رحمته. جاثیه، ۳۰.

و موارد دیگری از کارهای خوب و بد که در سطح داستان باشد. (البته در بین نشان دادن کارتها با سریع نشان دادن بعضی از آنها بچه ها را به اشتباه انداخته، کلاس نشاط خواهد گرفت). مریم می تواند در مورد یکی از این کارهای نیک داستانی کوتاه برای دانش آموزان تعریف کند. داستان زیر در مورد کمک به دیگران است.

شخصی به نام عمر فرزند دینار می گوید: روزی در منزل اُسامه فرزند زید بودم. او در بستر بیماری بود که امام حسین الله علیه السلام به عیادتش آمد و در کنار او نشست و احوال پرسی کرد. اُسامه بسیار غمگین بود. امام الله علیه السلام فرمود: چرا چنین افسرده و ناراحتی؟ گفت: چون مبلغ شصت هزار درهم به مردم بدهکارم. امام الله علیه السلام فرمود: بدهی شما را من می دهم. اسامه گفت: می ترسم بمیرم و بدهی من پرداخت نشده باشد. امام فرمود: خیر، نخواهی مرد، و بدهی تو هم داده می شود. آنگاه به کسی که همراه حضرت بود فرمود: بی درنگ بدهی اسامه را پرداخت کن.

وقتی ما ایمان آور دیم و کار نیک کردیم مشمول مهربانی خداوند می شویم.
وقتی خداوند با ما مهربان است ما هم باید مهربان باشیم.^۱
با کی مهربان باشیم؟ با کی مهربان نباشیم؟
(اینجا هم مریم می تواند از کارت استفاده کند)

شیطان	منافق	دوستان	معلم	آمریکا
-------	-------	--------	------	--------

خداوند در قرآن گفته است که با چه کسانی خشن باشیم و با چه کسانی مهربان باشیم

۱. مناقب، ج ۴، ص ۶۵ نقل از آفتاب کربلا (از نشریات گروه تاریخ مرکز تربیت مریبی کودک و نوجوان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).

اشداء على الكفار رحمة بينهم^۱.

داستانی درباره مهربانی

روزی پیامبر ﷺ در محلی نماز می خواند. وقتی به سجده رفت امام حسین علیه السلام که در آن زمان کودک خردسالی بیش نبود بر پشت پیامبر ﷺ سوار شد و شروع به بازی کرد. وقتی پیامبر ﷺ می خواست سر از سجده بردارد او را می گرفت. یک نفر یهودی که ناظر این صحنه بود پس از نماز به پیامبر ﷺ عرض کرد: شما با کودکانتان این گونه رفتار می کنید؟ ما هرگز چنین رفتاری نمی کنیم. پیامبر ﷺ فرمود: اگر شما به خدا و رسولش ایمان داشتید این گونه نسبت به کودکان خود مهربان بودید. مهر و محبت آن حضرت به کودک باعث شد آن یهودی ایمان آورده، اسلام را قبول کند.^۲

در پایان مربی از دانش آموزان می خواهد اولین حرف و آخرین حرف هر کلمه از دایره ها را به ترتیب از شماره ۱ تا ۱۱ کنار هم بگذارند تا ترجمه یک آیه از قرآن به دست آید. بعد از پایان وقت اگر کسی حدس زد دارای امتیاز یا جایزه خواهد شد.

ترجمه مورد نظر، ترجمه آیه ۵۸ سوره کهف می باشد.^۳
خدای تو بخشندۀ و مهربان است.

۱. فتح، ۲۹.

۲. بحار، ج ۴۲، ص ۲۹۶ نقل از داستانها و پندها، ج ۹، ص ۶۳.

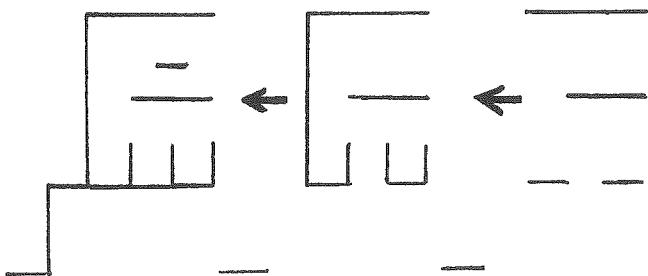
۳. وَرَبِّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ ...

درس سوم:

تشکر

هدف از این جلسه تاکید بر لزوم داشتن روحیه شکر گذاری و ایجاد این صفت در نفس است.

مربی در ابتدا این خطوط را بر روی تخته کشیده، از دانش آموزان می خواهد که حدس بزنند چیست؟



سپس خطوط را به تدریج تبدیل به کلمه شکر می کند.
آنگاه جدول را در بیست خانه رسم می کند و به وسیله سؤال و جواب حروف کلماتی که در جواب گفته می شود در خانه های مخصوص می نویسد.

ابتدا در خانه شماره ۱۳ حرف ع را می‌نویسد

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

سؤالات

- (۱۸-۱۱-۲) گند تند نیست؟
- (۱۰-۱۲) تو توب ناقص؟
- (۴-۱۶) فن مهارت خاص در هر صنعت و کار؟
- در شبانه روز پنج بار برای صحبت نمودن با خداوند انجام می‌دهید.
- (۳-۱۹-۲۰-۷) نماز به آنچه خدای تعالیٰ به ما داده است می‌گوییم.

نعمت (۱۷-۸-۱۶).

اگر کسی کار نیکی برای ما انجام دهد وظیفه ما چیست؟

تشکر (۹-۱۴-۵-۱۵)

تا اینجا جدول تمام می‌شود. مرتبی مطالبی پیرامون شکر بیان می‌دارد: اگر کسی برای شما کار نیکی انجام دهد شما چکار می‌کنید. (مرتبی در این لحظه کارتی را که قبلًاً کلمه **تشکر** روی آن نوشته رو به دانش آموزان می‌گیرد) یکی از جاهایی که ما باید تشکر کنیم تشکر از (مرتبی کارتی را که کلمه **خدا** روی آن نوشته شده رو به دانش آموزان می‌گیرد). خداست آنگاه توضیح می‌دهد که شکر کردن گاهی به **زبان** است و گاهی به **عمل** است.

از دانش آموزان می پرسد که برای شکر زبانی چه کلماتی را می گوییم (دانش آموزان کلماتی مثل هنگام، تشنگ، سپاسگزارم را می گویند) مربی می گوید برای تشکر زبانی از خداوند چه کلماتی را استفاده می کنیم.

دانش آموزان کلماتی را خواهند گفت و مربی حداقل دو کارت را که روی آن

کلمه **الحمد لله** شگر خدا دارد روبه دانش آموزان می گیرد.

و اما شکر عملی چگونه است؟ (دانش آموزان نظرات متفاوتی را ارائه می دهند) مربی می گوید شکر عملی به آن است که هر نعمتی را که خداوند به ما داده است در کارهای خوبی که خدا دوست دارد به کار بگیریم.

مثلاً نعمت دست را برای انجام کارهایی مثل نوشتن - غذا خوردن، و ... اگر دانش آموزی با دست خود به همکلاسی آزار و اذیت برساند او از شکر این نعمت خارج شده است.

شکر نعمت خوب بودن درس این است که به دانش آموز ضعیف تر کمک کند.

شکر نعمت مال فراوان داشتن به این است که به فقر و مستحقان کمک کند.

شکر امنیت داشتن در کشور به این است که به فکر کشورهای دیگر باشند.

شکر عملی نعمت قبول شدن در خردداد کاری است که احمد کرده است:
او با دلهره و اضطراب قدم به مدرسه گذاشت با اینکه امتحانها را خوب داده بود ولی دلهره داشت. با رسیدن به دفتر مدرسه احساس کرد دست و پایش کمی می لرزد آقای ناظم با دیدن او گفت: «احمد آقا، تبریک تبریک، با معدل خوبی قبول شده ای. ان شاء الله موفق باشی!» احمد احساس کرد سبک شده است. با گرفتن کارنامه دستها را به سمت آسمان گرفت و خدا را شکر کرد (شکر زبان)
وقتی از در مدرسه بیرون آمد چهره غمگین دوست خوب او، حسن، توجه او را جلب کرد. حدسش درست بود حسن به علت بیماری مادرش نتوانسته بود خوب درس بخواند برای همین در درس ریاضی تجدید شده بود. او به حسن

دلداری داد و گفت: «زمان زیاد است. تو که شاگرد تبلی نبودی من قول می‌دهم که روزی یک تا دو ساعت با هم ریاضی را دوره کنیم. هم برای سال آینده خوب است و هم تو موفق می‌شوی». (شکر عملی).

مربی به تناسب وقت کلاس شکرهای عملی دیگر را می‌تواند طرح کند.

شکر نعمت معلم

شکر نعمت پدر و مادر

شکر نعمت چشم

شکر نعمت گوش

شکر نعمت پا

و...

یکی از مسائل مهم شکرگزاری این است که تشکر از کسی که به ما نیکی کرده است تشکر از خدا حساب می‌شود.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

روز قیامت که می‌شود خداوند به بعضی از بندگانش می‌فرماید: آیا از فلان شخص تشکر کرده‌ای؟ عرض می‌کند: خدایا، من شکر تو را بجا آوردم.

خداوند می‌فرماید: چون شکر او را بجایاوردی شکر مرا هم ادانکردن!

اشکر کم للهِ اشکر کم للناس^۱.

خداوند در قرآن کریم فرموده است که اگر شکر نعمت کنید، نعمت شما را زیاد می‌کنیم

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۱ حدیث ۳۰ (نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۸۲).

لأن شكر تم لازيدنَّكم (آيه ۷، سوره ابراهيم)

آنگاه مریٰ اشاره می کند به پیام جدول، جدول که رمزش ۳ می باشد جمله ای پیرامون آیه شریفه بالا است. به دانش آموزان فرصتی داده می شود تا با استفاده از رمز، پیام جدول را پیدا کنند.

پیام جدول: **شکر نهمت نخمتت افزو** گند.

درس چهارم

غرور و خودخواهی

[مربی بحث را با بازی با کلمات شروع می‌کند]

بانوشن حرف «ك» بر روی تخته از دانش آموزان می‌پرسد:

خوب بچه‌ها، چیزهایی را نام ببرید که اوّل آن «ك» باشد. بعد از جواب دانش آموزان، مربی می‌نویسد:

ورزش باستانی مردم ایران ← کُشتی

این جمله از کیست؟

«پسرم سعی کن پهلوان باشی نه قهرمان»

به وسیله سفر روی آب می‌گویند. ← کُشتی

مربی با اضافه کردن حرف «ر» کلمه «کر» را به دست می‌آورد.

گُر ← به مقدار آب شرعی می‌گویند که با آن چیز نجس پاک می‌شود و ...

به گروه سرود دسته جمعی هم گفته می‌شود

گَر ← با آدم گَر باید با اشاره صحبت کنیم یا بلند که بتواند بشنود.

مربی «کر» را به «فکر» تبدیل می‌کند. بچه مسلمان همیشه و در همه کارها فکر می‌کند.

و سپس حديث حضرت علی الله که فرموده فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّمْ^۱ به صورت آهنگین خوانده شود و دانش آموzan تکرار کنند: فَكِّرْ فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّمْ ...

مربی: فکر را به «تکبیر» تبدیل می کند و از دانش آموzan می خواهد تا مقداری درباره تکبیر صحبت کنند و سپس توضیح می دهد که: بیشتر قهر بچه ها با یکدیگر به سبب غرور و خودخواهی است آیا شما کسانی را سراغ دارید که با یکدیگر قهر و دعوا کرده باشند؟

مربی در پایان به رانده شدن شیطان از درگاه خدا اشاره می کند که خودخواهی سبب آن بود

ل ← گ ← فکر ← تکبیر

مربی حديث^۲ زیر را روی مقوا و ترجمه آنرا پشت کارت می نویسد و از دانش آموzan می خواهد آن را مرتب کنند. کارتها ۶ عدد است و ابتداء ترجمه ها و سپس عربی حديث را دانش آموzan مرتب کنند و در مرحله آخر دانش آموzan آن را حفظ کنند و از کسانی که حفظ کرده اند سوال شود و مورد تشویق قرار گیرند.

المحبة	التواضع	ثمرة	قال على	روي کارت
المسبة	الكبر	ثمرة		
دروستی است	تواضع	نیجه	حضرت على	پشت کارت
دشمنی است	خودخواهی	نیجه		

۱. غررالحكم، ج ۲، ص ۵۹ حديث ۴۱ فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّمْ.

۲. غررالحكم، ج ۱، ص ۱۱ حديث ۲۰ و ۱۹.

مربی با نمایش، حالت راه رفتن مغرورانه را و سپس حالت راه رفتن متواضعانه را نمایش می‌دهد. یا مثال درختان ثمردار که حالت تواضع دارند و درختان بی‌ثمر که حالتی مغورو و متکبر دارند و سپس این آیه از سوره لقمان را می‌خواند و ترجمه می‌کند: **وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا** ان الله لا يحبّ كلّ مختال فخور...^۱

قبل و بعد از آیه بعنوان سؤال خوانده شود و متن آیه فوق را دانش آموز بخواند و تشویق شود.

پادشاه مغورو

در سرزمینِ بین النهرين (بین دجله و فرات، واقع در کشور عراق کنونی) شهری زیبا و پر جمعیت به نام بابل قرار داشت که پایتخت طاغوتی دیکتاتور به نام نمرود بود. نمرود وقتی احساس قدرتمندی کرد و بر سراسر زمین سلطنت پیدا نمود، غرور او را فرا گرفت و خدا را فراموش کرد و غرق در بت پرستی و انحرافات شد. او چراگاههای بزرگ، گله‌های دام، سکه‌های طلا، ارتش مجهز... و امکانات بسیار در اختیار داشت. یکی از چیزهای ارزشمندی که در اختیار نمرود بود، مرد هنرمندی به نام آزر بود. آزر پیکرترash ماهری بود که مجسمه‌های بزرگ و زیبا را از سنگهای سخت می‌تراشید. مجسمه‌هایی که آزر می‌تراشید به قدری زیبا و گیرا بودند که مردم از دیدن آنها شگفت‌زده می‌شدند. نمرود مردم را وادار به پرستش آنها می‌کرد.

یک روز نمرود ترسان و نگران، پیشگویان را به دربار خود خواند و به آنها گفت: «دیشب در خواب دیدم که ستاره بزرگی در آسمان درخشیدن گرفته است. شدت درخشش آن به قدری بود که نور خورشید دیده نمی‌شد و سطح ماه در نظرم

سیاه شده بود. »

پس از آنکه نمروド خواب خود را شرح داد خوابگزاران دستهای خود را زیر چانه قرار دادند و در تفکری عمیق فرو رفتند آنان علت نگرانی و ترس نمرود را دریافت‌هه بودند. در این هنگام فریاد نمرود سکوت دربار را شکست: «شما را چه می‌شود؟ رویای مرا با توجه به دانش‌هایی که از ستارگان و تفسیر خواب دارید، تعبیر کنید. پس چرا چیزی نمی‌گویید؟» خوابگزاران سرهایشان را به هم نزدیک کردند، چیزی گفتند و از همدیگر نظر خواستند. پس از مدتی ریش سفید آنها برخاست و گفت: «جانم فدایت در همین سال در سرزمین تو فرزندی پسر متولد خواهد شد او همان ستاره درخشانی است که در خواب دیده‌ای. این پسر پس از بزرگ شدن، پیروان فراوانی را به دور خود جمع خواهد کرد. و علیه تو خواهد سورید و تو را از تخت سرنگون خواهد کرد. »

نمرود فریاد بلندی کشید و به جارچیان فرمان داد تا در شهر جار بزنند و به مردم اعلام کنند که فرزندان پسر خود را از بین ببرند و هر کس چنین نکند و خیانت او آشکار شود، علاوه بر فرزند، خود او نیز کشته خواهد شد. یک روز تارخ پدر ابراهیم الله از همسرش شنید که گفت: احساس می‌کنم بچه دار هستم. اکنون چه باید بکنم؟ پدر ابراهیم پس از مدتی تفکر به همسرش گفت: «من به همسایه‌ها و آشنايان می‌گویم که همسرم بیمار است و توانایی بیرون آمدن از خانه را ندارد و هرگاه فرزندت را به دنیا آورده، آن را به جای دور دستی می‌بریم تا از چشم گماشتگان نمرود در امان باشد. »

سرانجام مادر ابراهیم الله کودک خود را به دنیا آورد و بی‌درنگ او را به سوی غاری امن در بیرون شهر برد و ابراهیم در غار با عنایت خداوند مهریان، بتدریج بزرگ و بزرگتر شد. او مدتی که در غار بود، به لطف خدا از نظر جسمی و فکری رشد عجیبی کرده بود. سیزده ساله بود ولی قد و قامت بلندی داشت که در ظاهر بیست سال نشان می‌داد. ابراهیم با شیوه‌ای ساده و اخلاقی دلپذیر ستاره پرستان و

ماه پرستان و خورشید پرستان را گمراه خواند و آنها را به سوی خدای یکتا و بی همتا دعوت کرد.

در ماجراهی شکستن بتها، ابراهیم همه بتها جز بزرگشان را قطعه قطعه کرد تا شاید سراغ او بیابند. وقتی خبر به نمرود رسید، آزر سرپرست ابراهیم علیه السلام را طلبید (چون پدرش تارخ در او ان کودکی فوت کرده بود) و گفت: «به من خیانت کردی و وجود این پسر را از من پوشاندی». به فرمان نمرود، ابراهیم را زندانی نمودند تا او را بسوزانند. اما در روز معین آتش به گلستان نمرود، ابراهیم را زندانی نمودند تا غرور خود دست بر نداشت و دستور داد برجی بسیار بلند (آسمان خراش) بسازند تا با خدا بجنگد. ساختمان برج به پایان رسید، روزی تعیین شد تا نمرود و رجال کشور او برای نمایش قدرت بر بام رفیع برج بروند و اظهار وجود کنند. ولی قبل از فرار سیدن آن روز، توفان شدیدی وزید و برج به سختی لرزید و قسمت بالای آن ویران گردید. سپس پایه های برج سقوط کرد و برج به طور کلی ویران شد و جمعی از مزدوران وی در میان آن به هلاکت رسیدند. اما باز غرور نمرود کاسته نشد و این بار به دستور او اتاقی از چوب محکم ساختند و چهار عقاب را مدتی با غذاهای مختلف پرورش دادند، سپس هر یک از آنها را در قسمت پایین یکی از پایه های چهارگانه آن اتاق بستند و مدتی آنها را گرسنه نگاه داشتند. سپس در قسمت وسط سقف آن اتاق، رانهای گوشت نهادند تا عقابها به طمع آن گوشتها به پرواز در آیند تا نمرود در آسمان خدای ابراهیم را هدف تیر قرار دهد. این فضای پیما به این ترتیب ساخته شد. نمرود با تیر و کمان خود به روی آن رفت و عقابها به پرواز در آمدند اما پس از چند لحظه، نمرود خنود را در تاریکی شدیدی دید. وحشت او را فرا گرفت. و دستور داد آن گوشتها را در قسمت پایین قرار دادند و عقابها به طمع رسیدن به گوشت سرازیر شده و با صدای دلخراش به طرف زمین به پرواز در آمدند...

به این ترتیب، فضای نمرود به زمین نشست و او با کمال روسياهی و

سرافکنندگی، از آن خارج گردید.^۱

نمرود همچنان با مرکب سلطنت و غرور، تاخت و تاز می کرد. خداوند برای آخرین بار حجّت را برابر او تمام کرد و فرشته‌ای را به صورت انسان برای نصیحت، نزد نمرود فرستاد اما نمرود خیره سر این نصایح را به باد مسخره گرفت و گفت: هیچ کس مانند من دارای سراسر زمین و نیروی نظامی نیست. اگر خدای ابراهیم دارای سپاه است، بگو فراهم کنندما آماده جنگیدن با آن سپاه هستیم.^۲

نمرود سه روز مهلت خواست و در این سه روز آنچه توanst در یک بیابان بسیار وسیع، به مانور و آماده سازی پرداخت و سپاهیان بیکران او با نعره‌های گوشخراش به صحنه آمدند و بعد ابراهیم را طلبید و به او گفت: این لشکر من است. ابراهیم جواب داد: شتاب مکن، هم اکنون سپاه خدا نیز فرامی‌رسند. در حالی که نمرود و نمرودیان، سرمیست شادی و غرور بودند و از روی مسخره قاه قاه می‌خندیدند، ناگاه از آسمان، انبوه بی کرانی از پشه‌ها ظاهر شده، به سپاهیان نمرود حمله ور شدند. طولی نکشید که ارتش عظیم نمرود در هم شکسته شدند و به طور مفتصحانه ای به هلاکت رسیدند. نمرود در برابر حمله برق آسای پشه‌ها به سوی قصر محکم خود گریخت، وارد قصر شد و در آن را محکم بست و وحشت زده به اطراف نگاه کرد پشه ای ندید، احساس آرامش کرد و با خود گفت: نجات یافتم، آرام شدم، دیگر خبری نیست! در همین لحظه، باز همان فرشته به صورت انسانی نزد نمرود آمد و او را نصیحت کرد و به او گفت: لشکر ابراهیم را دیدی، اکنون بیا توبه کن و به خدای ابراهیم ایمان بیاور. نمرود باز اعتمایی نکرد، تا اینکه روزی، یکی از همان پشه‌ها از روزنه ای به سوی نمرود پرید و لب پایین و بالای او را گزید. لبه‌ای او ورم کرد و سرانجام همان پشه از راه بینی به مغز او راه یافت

۱. از سرزمن نمرود، نوشته عبدالتواب یوسف.

۲. پیامبران اولوا العزم، نوشته محمد محمدی اشتها ردی.

و همین موضوع به قدری باعث درد شدید و ناراحتی او شد که گماشتگان سر او را می‌کوییدند تا آرام گیرد. سرانجام او بآه و ناله و وضع بسیار نکبت باری به هلاکت رسید.

درس پنجم:

شیطان و دشمن

[مربی بحث را با این سؤال آغاز کند]

آن چیست که کم آن هم زیاد است؟ [جوابهای مختلفی دارد مانند]: گناه یا میکروب. [برای راهنمایی دانش آموزان این ضرب المثل آورده می شود:] هزار دوست کم است و یک ... بسیار. [مربی سپس جواب را می نویسد:]

«دشمن»

آنگاه مربی سؤالات زیر را مطرح کند و کارتی را که یک طرف آن کلمه شیطان و طرف دیگر آن کلمه آمریکا نوشته شده است با توجه به سؤالات به دانش آموزان نشان دهد.

۱ - با وسوسه خود، آدم و حوا را فریب داد؟ مربی روی مقوا را نشان می دهد

شیطان

و همه بچه ها می گویند:

۲ - از رژیم پلید و جنایتکار پهلوی حمایت کرد و هزاران تن از مردم ایران را

به شهادت رساند. مربی پشت مقوا را نشان می‌دهد و همه بچه‌ها می‌گویند:

آمریکا

۳- با وسوسه او بی اجازه به کیف یکدیگر دست می‌بریم؟ (روی مقوا)

شیطان

۴- در طبس هوایپماها و هلیکوپترهای آنها در توفان شن گرفتار شدند؟

آمریکا

۵- با وسوسه او تنبیلی کرده، درس و نماز را ترک می‌کنیم؟ (پشت مقوا)

شیطان

۶- به حمایت او صدام جنگ علیه ایران را آغاز کرد؟ (پشت مقوا) آمریکا

۷- به کارهای بدکشاندن جزو برنامه‌های آنهاست؟ (روی و پشت مقوا)

آمریکا شیطان

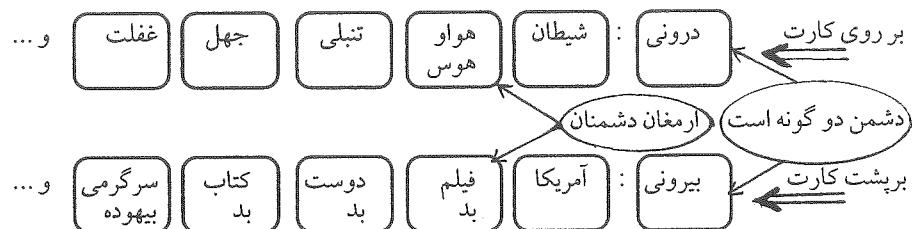
مربی جمله زیر را که از قبل روی مقوا آماده کرده به دانش آموزان نشان می‌دهد. البته روی تخته سیاه هم می‌تواند بنویسد و می‌گوید: خوب بچه‌ها این جمله از کیست؟

آمریکا، شیطان بزرگ است

أنواع دشمنان

مربی روی تعدادی کارت، کلمات درونی، شیطان، تنبیلی و ... را می‌نویسد و پشت آنها به ترتیب بیرونی، آمریکا، فیلم بد و ... را می‌نویسد و با این مطلب شروع می‌کند: ما دو گونه دشمن داریم. (کارت درونی و بیرونی را نشان می‌دهد

و سپس کارت شیطان آمریکا را نشان می‌دهد و می‌پرسد:) ارمغان این دشمنان چیست (به همین ترتیب از کارت‌های بعدی استفاده می‌کند و تذکرات اخلاقی لازم را پیرامون هر یک با کمک گرفتن از دانش آموزان عنوان می‌کند).



مسابقه

[مریمی ابتدا سؤالات زیر را از تمام بچه‌ها می‌پرسد و جوابهای آنها را گوشش می‌دهد].

بچه‌ها بهترین دوست ما کیست؟

با بهترین دوست خود چه کنیم؟

با دشمن خود چه کنیم؟

کدام مخالفت است که خوب است؟

عقلترين مردم چه کسی است؟

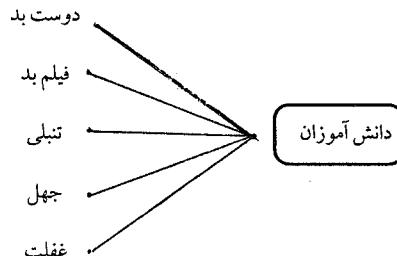
سپس مریمی عبارت زیر را که ترجمه حديثی از پیامبر است روی تخته سیاه می‌نویسد و چند نفر از دانش آموزان را انتخاب می‌کند و از آنها می‌خواهد که مطالب روی تخته را به همان صورت در کاغذی بنویسند. آنگاه چهار کلمه «دشمن - خدای - اطاعت و مخالفت» را روی تخته می‌نویسد و از بچه‌ها می‌خواهد با کلمات داده شده جاهای خالی را پر کنند. هر کدام سریعتر جاسازی کرد و تحويل داد، برنده است. سپس حديث را چند بار تکرار کرده، مقداری توضیح می‌دهد و سپس جواب سؤالات بالا را مجدداً از بچه‌ها می‌پرسد و توضیحات لازم را پیرامون هر یک عنوان می‌کند.

و او را ... نماید	... خود را بشناسد	کسی است که	عقلترین مردم
و او را ... نماید	و ... خود را بشناسد		

دشمن هر یک را بکو

نام تعدادی از اولیای خدا روی تخته نوشته شود و از دانش آموزان می خواهیم دشمنان ایشان را حده بزنند. یا اینکه نام اولیای خدرا را روی کارت و نام دشمنانشان را پشت کارت می نویسیم. و در آخرین کارت که به نام دانش آموزان است، از بچه ها می خواهیم نام دشمنانشان را نام ببرند و سپس پاسخهای دانش آموزان را مورد بررسی قرار می دهیم.

دقیانوس	اصحاب کهف (یاران غار)	نمرود	ابراهیم ﷺ	قابل	هابیل
کفار و مشرکین	پیامبر اسلام ﷺ	فرعون،	موسى ﷺ	جالوت	طلالوت
هارون الرشید	امام موسی کاظم ﷺ	بزید	امام حسین ﷺ	معاویه	علی ﷺ
شیطان	مؤمن	شاه، آمریکا	امام خمینی(ره)	مأمون	امام رضا ﷺ
اسرائیل	فلسطین				



مربی می تواند داستان مبارزه یکی از اولیای خدا را که در بالا ذکر آنها رفت

برای دانش آموزان به صورت داستانی جذاب همراه با نقاشی روی تخته یا روی مقوا تعریف کند. ما برای مثال داستان طالوت و جالوت را می آوریم

جمعیت زیادی در دامنه کوه جمع شده بودند. زیرا مردم محروم شهر «صوف» زندگی رفت باری داشتند. آنها از مددّها پیش دستورهای خدا را نادیده گرفته و به تن پروری و خوشگذرانی پرداخته بودند. و پول خود را در راه گناه مصرف کرده یا به آزار و اذیت همدیگر مشغول شده بودند و ... اینها سبب شده بود که دیگران شهر و دیارشان را اشغال کنند. پس از سالها رنج و بدبهختی مردم شهر صوف فهمیده بودند که باید از مرگ نترسند تا بتوانند دست ستمکاران مت加وز را از سرزمین خود کوتاه نمایند. اماً منتظر بودند تا کسی آنها را رهبری کند. برای همین در دامنه کوه جمع شدند تا طبق فرمان پیامبر خدا (سموئیل) فرماندهی لایق تعیین شود. چشمهای همه بر لبهاي سموئیل خیره شده بود و بی صبرانه منتظر گفتارش بودند که سموئیل یکباره لب به سخن گشود و گفت: «ای مردم، خداوند یکی از شجاعترین جوانان را که خوب می اندیشد و خوب کار می کند به رهبری شما برگزیده است. گفتار او را گوش کنید و از فرمانش اطاعت نمایید».

گروهی از اشراف به مخالفت برخاستند که چرا باید طالوت فرمانده ما باشد سموئیل هم گفت: «خداوند لجاجت و عناد شما را می دانست و به همین سبب برای صدق گفتار خویش علامتی قرار داد و آن اینکه از شهر بیرون بروید تا صندوق عهد را که سالهاست از دست داده اید بنگرید که پیدا شده است» (صندوق عهد در زندگی مردم صوف داستان عجیبی دارد. وقتی آنان به جنگ دشمن می رفتند همان صندوق را در پیشاپیش لشکر به میدان نبرد می بردند. و با دیدن صندوق قلب دشمن می لرزید و پا به فرار می گذاشتند. ولی چون مردم راه گناه را در پیش گرفتند خداوند بیگانگان را بر آنها مسلط ساخت و صندوق عهد را از آنها گرفت.) مردم با دیدن صندوق به راستی سخن پیامبر ایمان آوردند و به حمایت از طالوت برخاستند. طالوت هم برای مبارزه با جالوت در صدد تشکیل سپاهی

برآمد. طالوت گفت: «ای مردم، ما برای پیروزی فقط به لشگری احتیاج داریم که ایمان به خدا داشته باشند و در جنگ، شک و تردید به خود راه ندهند. زیرا ما از جنگ متنفر هستیم ولی از دست دشمن بیشتر نفرت داریم. پس باید قوی و با ایمان باشیم.»

طالوت لشکریان را آزمایش کرد تا بهترین‌ها را برای جنگ انتخاب کند. برای اینکه استقامت و صبر آنها را آزمایش کند گفت: «شما در میان راه به نهر آبی می‌رسید و کسی که براستی فرماندهی مرا پذیرفته است فقط مقدار کمی به اندازه یک کف دست آب بنوشد.» اماً عده کمی از این آزمایش سربلند بیرون آمدند. سپاهیان طالوت با ایمان به خدا به راه افتادند تا به نزدیکی اردوگاه دشمن رسیدند و در مقابل لشگرگاه جالوت اردو زدند و آماده نبرد شدند.

در روز نبرد، جالوت که مرد تنومند و قوی هیکلی بود در میدان جنگ هماورده می‌خواست و با غرور فراوان فریاد می‌زد: «کیست با من بجنگد؟» داوود که نوجوانی زیبا و باهوش بود از فرماندهی اجازه خواست تا به جنگ جالوت برود. طالوت هم وقتی اراده قوی و ایمان او را دید، درخواستش را قبول کرد. داوود بی‌آنکه لباس جنگی به تن کند چوبیدستی و قلاب سنگ خود را آماده کرد و چند سنگ از زمین برداشت (مربی در اینجا می‌تواند به مبارزه مردم فلسطین به وسیله سنگ اشاره بکند). و به طرف میدان رفت. جالوت خود خواه از روی تماسخ و بی‌اعتنایی به داوود گفت: «آه شمشیرت کجاست؟ سپرت کو؟ (مربی تصویر قلاب سنگ، شمشیر و میدان نبرد را بخوبی می‌تواند به تصویر بکشد) گمان کردی با کودکی هم سن و سال خود جنگ داری؟» داوود در جواب گفت: «سپر و شمشیر لازم نیست، من با نام خدا و قدرت ایمان به جنگ تو آمده ام.»

در این هنگام داوود به سرعت خود را کمی عقب کشید و سنگی به قلاب نهاد و باشدّت تمام آن را رها کرد. هدف گیری کاملاً درست بود. سنگ، پیشانی جالوت ستمگر را شکافت. داوود در حالی که قلبش از ایمان به خدا می‌تپید با

سرعت هرچه بیشتر بار دیگر سنگی بر قلّاب نهاد و سر جالوت را نشانه گرفت،
سنگ دوم کار خود را کرد و درست بر حساس‌ترین قسمت سر جالوت اصابت کرد
و پیکر تنومند او را نقش بر زمین ساخت.

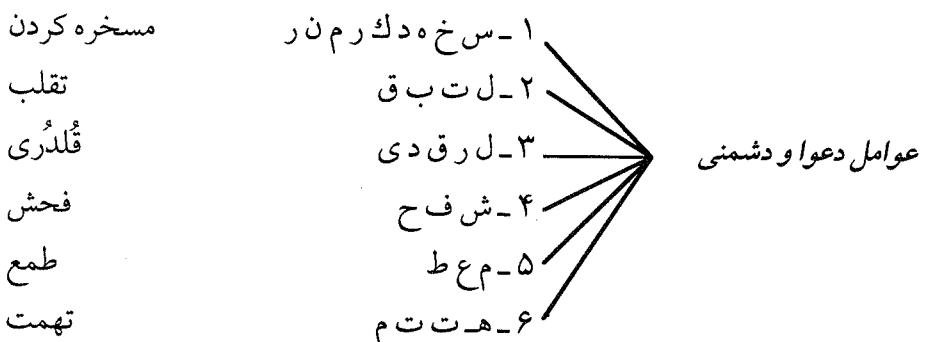
سپاهیان اشغال‌گر جالوت، از مرگ فرمانده خود سخت هراسان شدند و از
آن طرف با فرمان طالوت و با یک حمله عمومی و همه جانبه صاف دشمنان خدرا را
در هم شکسته و آنها را به سزای اعمال خود رساندند.

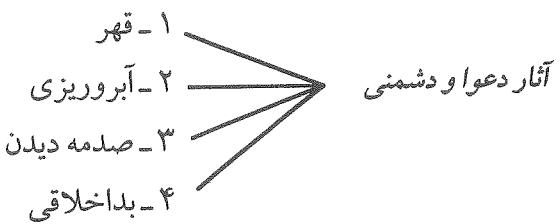
ششم:

دعوا و دشمنی

مربی گرامی باید قبل از جلسه با هماهنگی، دو نفر دانش آموز را برای اینکه با سر و صدا وارد کلاس شوند و با یکدیگر دعوا و نزاع کنند، آماده سازد. یکی از آن دو نفر بگوید، دعوا به علت مسخره کردنش، از سوی دانش آموز دیگری است. او تحقیر شده و پیش دیگران خجالت کشیده است. سپس مربی آنها را آرام کند و سرجای خودشان بنشاند. سپس از دانش آموزان بپرسد که مردم بیشتر به خاطر چه چیزهایی دعوا می‌کنند؟

پس از آنکه مواردی را دانش آموزان ذکر کردند، شما نیز برخی از عوامل دعوا و دشمنی را به صورت حروف درهم نوشته و از دانش آموزان بخواهید فکر کنند و جواب صحیح را بگویند.





عدد ۲۲۲ را نوشتہ و از دانش آموزان بخواهید حدس بزنند چه کلمه‌ای را می‌خواهید بنویسید



و بعد از کلمهٔ خشم، این کلمات را بنویسید «آتش قلبها» است

«**خُشْتَمْ** آتش قلبهاست.^۱

پاسخ نیکو

روزی یک مرد مسیحی به امام محمد باقر - علیه السلام - بی احترامی کرد. امام باقر - علیه السلام - بانیکی به او جواب داد. سپس آن مرد مسیحی به امام گفت: تو پسر یک آشپز هستی! امام فرمود: این کار شغل او بوده است. آن مرد مسیحی ادامه داد و گفت: تو پسر یک کنیز بد زبان هستی! حضرت با خونسردی جواب داد: اگر تو راست می گویی خدا او را بیامرزد و اگر تو دروغ می گویی خدا تو را بیامرزد.

وقتی آن مرد مسیحی این صبر و گذشت را از امام دید، مسلمان شد.^۲.

۱. قال على عليه السلام «الغضب نار القلوب» ميزان الحكمة، ج ۷، ح ۱۴۷۰۴.

۲. ستارگان درخشان، محمد جواد نجفی، ج ۷، ص ۳۸.

- ۱- گذشت و ایثار
 ۲- عجله نکردن و صبر
 ۳- نظارت و داوری از سوی بزرگترها
 ۴- وضع گرفتن
 ۵- لبخند.
- راههای جلوگیری از دعوا و دشمنی

پیامبر اکرم می فرماید: هرگاه یکی از شما دچار خشم شدید، اگر ایستاده اید بنشینید و اگر نشسته اید، بخوابید و اگر خشم شما فرو ننشست، با آب سرد و ضبو بگیرید یا بدن را شستشو دهید، چون آتش را جز آب خاموش نمی کند^۱.
 (در اینجا می توانید از دانش آموزی بخواهید و ضبو بگیرد و شما تذکرات لازم را بدهید).

۱. جزوء خشم، انتشارات در راه حق به نقل از محقق البیضاء، ج ۳، ص ۱۷۹.

أحكام

درس اول:

قسم خوردن

مربی عدد ۹ - ۴ را به این شکل ۹ هم بنویسد و سپس مقداری در مورد عدد مورد نظر بحث کند که

۹ = ۹ محرم روز تاسوعا - ۹ سالگی سن به تکلیف رسیدن دختران
۴ = چند نفر از امامان ما در قبرستان بقیع مدفون هستند (امام حسن علیه السلام، امام زین العابدین علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام)
و سپس قصه زیر را تعریف کند.

رضا از کلاس قرآن بیرون آمد و به طرف درختهای وسط حیاط رفت تا طبق گفته مربی چند نفری با هم تمرينها را حل کنند.

رضا با چند تا از دوستانش مشغول حل کردن تمرينها بود که ناگهان صدای دو تا از بچه ها حواسشان را پرت کرد.

اولی^۱ : به امام زمان قسم اگه من این کار را کردم!
دومی : اگه تو این کار را نکردی پس چرا نیامدی؟

۱. مربی با توجه به جنسیت بچه ها به جای «اولی» و «دومی» اسمهایی قرار دهد.

اولی: به خدا مهمان داشتیم که نتوانستم بیایم

مربی که برای بازدید بچه ها به حیاط آمده بود متوجه آنها شد.

آقا آن دو نفر را صدای زد و گفت: مشکلی پیش آمده است؟

اولی که مقداری ترسیله بود با لکنت زیان گفت: آآآ قاب بـ بـ بـ خدا چیزی نـ نـ بـود. دومی گفت: آقا بـ بـ خشید دیروز توب بازی می کردیم. توب پرت شد به طرف کوچه بـ غـلـی. و تارفتم برداریم گـمـ شـدـهـ بـودـ. بـچـهـ هـاـ گـفـتـندـ: اـینـ (اـشارـهـ بـهـ) توب را بـرـداـشتـهـ.

چون در بازیهای بعدی هم شرکت نکرد.

آقا: چـهـ دـلـیـلـ دـیـگـرـیـ دـارـیدـ.

دومی: آقا خانواده ایشان با توب بازی در کوچه مخالف بودند و چند دفعه هم با ما دعوا کرده بودند خوب معلومه کار اینهاست.

اولی: به حضرت عباس، کار من نیست!

مربی گفت: خوب بـیـایـیدـ درـ کـلاـسـ تـاـ مشـکـلـ شـمـارـاـ حلـ کـنـمـ.

مربی بعد از گفتن این قصه ادامه اش را به عهده بچه ها می گذارد تا قضایت کنند که چـهـ ضـعـفـهـاـ يـاـ نـکـاتـ خـوـبـیـ درـ قـصـهـ مـطـرـحـ شـدـهـ بـودـ. مـثـلـاـ نـکـاتـ خـوـبـ ۱ـ مـهـربـانـیـ مـعـلـمـ ۲ـ . مـبـاحـثـهـ بـچـهـ هـاـ ۳ـ . اـیـجادـ تـنـوـعـ درـ کـلاـسـ کـهـ حلـ تـمـرـینـهـاـ درـ حـیـاطـ بـودـ.

نـکـاتـ بـدـ ۱ـ قـسـمـ خـورـدنـ بـیـ درـ پـیـ ۲ـ . اـیـجادـ مـزاـحمـتـ درـ کـوـچـهـ بـرـایـ مرـدمـ.

وـ سـپـسـ ۹ـ ۴ـ رـاـ کـهـ قـبـلـاـ نـوـشـتـهـ بـودـ بـهـ اـینـ طـرـیـقـ تـکـمـیـلـ مـیـ کـنـدـ فـمـ

مربی: چـیـ شـدـ.

وـ بـچـهـ هـاـ بـلـنـدـ جـوـابـ مـیـ دـهـنـدـ: قـسـمـ

مربی: پـسـ دـیدـیدـ درـ اـینـ قـصـهـ يـکـیـ اـزـ بـچـهـ هـاـ پـشتـ سـرـ هـمـ قـسـمـ مـیـ خـورـدـ وـ اـینـ کـارـ خـوـبـیـ نـبـودـ.

مربی: اـگـرـ گـفـتـیدـ قـسـمـ رـاـ بـاـ چـیـ مـیـ خـورـنـدـ؟

بچه ها: آقا خوردنی نیست. مریبی: پس چیه؟
و سپس بچه ها جوابهای را مطرح می کنند.
و مریبی جواب کاملتری را اعلام می نماید و آن این است که:
به یکی از اسمای خداوند سوگند یاد کند که مثلاً کار خوبی را انجام دهد و کار
بدی را ترک کند؛ (مسئله ۲۶۷۱ شرط سوم قسم) حالا ادامه قصه:
بعد از حل تمرینها بچه ها به کلاس آمدند، و مرتب در جای همیشگی نشستند
و با صلوات، بحث شروع شد.
مریبی آن دو دانش آموز را صدا کرد و گفت:
بیینید: اولاً قسم خوردن پشت سر هم و بدون هیچ دلیلی، خوب ... و بچه ها
جواب می دهند: نیست.
و بعد به دومی می گوید: می دانی اگر بدون دلیل گفته باشی که توپ را اولی
برداشته به این کار می گویند ... و بچه ها می گویند: تهمت.
دومی گفت: نه آقا مطمئنیم.
در این صحبتها بودند که یکی از بچه ها نفس زنان آمد، گفت: آقا اجازه، من
وقتی سرو صدای این دو نفر را شنیدم فوری رفتم و این توپ را که دیروز در
با غچه منزل ما افتاده بود آوردم. فکر می کنم این توپ مال اینها باشد.
دومی نگاهی به توپ کرد و از خجالت سرش را پایین انداخت و بعد از چند
ثانیه بالکنت زیان گفت: دوست عزیزم، ... را ببخشد شش شد.
و بعد، از کارش عذرخواهی کرد. و مریبی هم گفت: برای بازی جای
مناسبتری را پیدا کنند. همان کسی که توپ را آورده بود گفت:
آقا آیا اینها که بی سبب قسم می خوردنند کار بدی می کنند؟
مریبی گفت:
قسم خوردن اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ و اگر راست باشد مکروه
است. (مسئله ۲۶۷۵ رساله امام(ره))

یکی دیگر از بچه‌ها: پس کی می‌توانیم قسم بخوریم.

مربی: زمانی که بخواهیم مسلمان دیگری را از شرّ ظالمی نجات دهیم یا بین دو نفر مسلمان صلح برقرار کنیم اگر حرف دروغ یا قسم دروغ بخوریم اشکالی ندارد.^۱

۱. اگر بتوان به صورت‌های مختلف مثل تئاتر اجرا کرد بهتر است.

درس ۲۹۰:

امانت

مردم از سیل چند روز پیش حرف می‌زدند و از امام جمعه و مسؤولان شهر تقاضای کمک داشتند.

کربلایی رضا هم جزء سیل زدگان بود مردم یک به یک برای دریافت کمک مثل پتو و چراغ و غذا و ... نامه می‌گرفتند ولی کربلایی در گوشه‌ای غمگین نشسته بود.

حاج آقا ضمن اینکه به کارهای مردم رسیدگی می‌کرد مواطن حرکات کربلایی بود عاقبت در یک فر صت مناسب به کربلایی گفت: مشکلات نوعی امتحان الهی است و این مشکل گریبانگیر همه شده، خدا بزرگ است.

کربلایی، آهی کشید و گفت: حاج آقا مشکل من خرابی خانه خودم نیست.

و بعد کلیدی را که در دست داشت به امام جمعه نشان داد و گفت:

هفته گذشته، یکی از آشنايان به مسافرت رفت و کلید منزلش را به من سپرد. تا در طول مدت مسافرتش مواطن خانه اش باشم. اما سیل تمام خانه‌ها را نابود کرد. نمی‌دانم چگونه جواب آن بندۀ خدا را بدهم. اگر گفت تو که نمی‌توانستی از امانت نگهداری کنی، چرا قبول کردم. چی بگم؟ و سپس شروع کرد

به گریه کردن.

آقا در حالی که پرونده‌های مردم سیل زده را مرتب می‌کرد یک لحظه سکوت کرد و گفت:

چنانچه امانت مردم از بین بود اگر امین در نگهداری آن کوتاهی کرد باید عوضش را بدهد اماً اگر به طور اتفاقی آن مال از بین رفت مثلاً سیل برد^۱ امانتدار لازم نیست عوض آن را بدهد.

کربلایی در حالی که اشکهایش برگونه‌هایش می‌غلتید، گفت: یعنی من هیچ تعهدی در قبال آن شخص ندارم، چون مقصّر نبوده‌ام؟!

آقامه‌ای را امضا کرد و به کربلایی داد و گفت: سهمیه سیل زدگی خود و آن آفارا بگیر.

ان شاء الله که خداوند به همه ما توفیق خدمت به جامعه را عنایت بفرماید.

مربی عدد ۱۰۹^۲ را روی تخته نوشته و از بچه می‌پرسد این چه کلمه‌ای است؟ ۱۰۱ ← امانت

و سپس آن را تکمیل می‌کند آنگاه از بچه‌ها می‌پرسد:

۱- تند و سریع بگو امانت چند حرف دارد:

پنج حرف

۲- با کلمه امانت جمله‌ای خوب بسازید:

امانتداری روزی را زیاد می‌کند

۳- کلماتی که هم خانواده و متراff امانت هستند:

امان - امین

۴- از القاب پیامبر است به معنی امانتدار:

امین

۵- در قصه مطرح شده مشکل کربلایی رضا چه بود؟

امانت دیگران نزد او از بین رفته بود.

۶- رضا دفتر علوم خود را امانت به احمد داد ولی احمد دفتر را گم کرد

۱. مسئله ۲۳۳۵ رساله امام.

۲. دقیق شود عدد «۷» کوچک نوشته شود.

تکلیف او چیست؟

جواب: اگر کوتاهی کرده ضامن است و باید عوض آن را بدهد.
اگر کوتاهی نکرده ضامن نیست. (لازم نیست عوض آن را بدهد)
بچه ها، امانت نام دیگری هم دارد آن نام چیست؟ بهتر است برای دستیابی به آن به پرسش های زیر پاسخ دهید.

- | | |
|------|--|
| واجب | ۱- عملی که انجام آن لازم و ترکش عذاب دارد؟ |
| دانش | ۲- پیامبر درباره آن فرمودند: هر چند در چین باشد آن را کسب کنید |
| یوسف | ۳- پیامبری که در چاه از خدا کمک خواست و خدا او را نجات داد و به خزانه داری مصیر رساند |
| عادت | ۴- می گویند ترک آن موجب مرض است. |
| هادی | ۵- لقب امام دهم به معنی راهنمایی مربی می تواند از بچه ها بخواهد که با هر یک از کلمات یک جمله بسازند. |
| | سپس با کنار هم قرار دادن حروف اول آنها؛ کلمه و دفعه را به دست آورند و پس از آن توضیح دهد که : |
- و دفعه: یعنی چیزی را به کسی بسپارند تا از آن نگهداری کند.

حفظ امانت می کنیم ما بچه های خوب و ناز

حفظ می کنیم هر چه که هست، هستیم همیشه سرفراز
حال برای به دست آوردن موضوع بحث جدید به این سؤالها پاسخ دهید.
(سعی کنید در پاسخ به سؤالات از افرادی که کمتر جواب داده اند استفاده شود).

- | | |
|---------|--|
| علی | ۱- نام امام چهارم ﷺ چیست؟ |
| اطمینان | ۲- آرام گرفتن، آسایش خاطر داشتن؟ |
| یادداشت | ۳- ورق کاغذ یا دفترچه ای که مطلبی را در آن بنویسند که فراموش نشود؟ |

۴- امام رضا ﷺ امام چند ماست؟ هشتم

۵- پاسخ سؤالاتی پیرامون نماز، روزه، امانت را در کجا پیدا کنیم؟ رساله

با جابجایی حروف اول جوابها موضوع بحث جدید را پیدا کنید؟ عاریه

مربی سپس این داستان را تعریف می کند روزی معلمی مشغول درس دادن بود که یکی از بچه ها وارد کلاس می شود می گوید: اجازه، سلام!

معلم: سلام. چرا دیر آمدی.

شاگرد: من دوچرخه خود را به احمد دادم تا به منزل برود و برگرد. هنوز نیامده. مجبور شدم پیاده بیایم، دیر شد.
معلم گفت: احمد دوچرخه سواری بلد؟
-بله، آقا.

خوب بنشین - معلم شروع می کند به ادامه درس که ناگهان صدای زنگ
دوچرخه بلند می شود.

لحظاتی بعد: آقا پیخشید سلام، امانت دوستم را آوردم.

معلم: سلام جانم خیلی ممنون. کجا گذاشتی؟

شاگرد: در حیاط گذاشتم و قفل کردم.

خوب بفرما بنشین: ولی اینکه گفتی امانت این امانت نیست.

شاگرد که فکر کرد کار اشتباهی انجام داده گفت: آقا من که سالم دوچرخه را آوردم!

معلم: درست است ولی به این کار می گویند: عاریه

مربی: بچه ها شما با توجه به این قصه می توانید بگویید فرق امانت با عاریه در چیست؟

پیش از پاسخ پچه ها مرتبی می گوید: امانت آن است که وسیله ای را نزد کسی

۱۰۹ ≈ احکام

بسپاری تا از آن نگهداری کند بدون آنکه استفاده نماید. اما عاریه آن است که کسی چیزی از دیگری می‌گیرد تا مدت مشخص از آن استفاده نماید.
ولی تو که از آن استفاده کردی به آن می‌گویند... و بچه‌ها می‌گویند عاریه^۱

۱. تذکر: در کلاس‌های خواهران اسامی عوض شود و به جای دوچرخه از وسیله مورد نیاز خواهران عنوان شود.

درس سوچ:

دروغ گفتن

برای دستیابی به موضوع مورد بحث به سؤالات زیر پاسخ دهید.

- ۱ - وسیله‌ای که برای گرفتار ساختن و صید کردن جانوران به کار می‌برند دام رکوع
 - ۲ . خم شدن در نماز که دستها به سر زانو برسد واکسن
 - ۳ . برای پیشگیری از امراض واگیر به کار می‌رود غروب
 - ۴ . ناپدید شدن آفتاب را گویند^۱
- و سپس برای هر یک از کلمات پیدا شده جمله بسازید: (از بچه‌ها هم کمک گرفته شود)

دام: دروغ، دامی از دامهای شیطان است که خوبیها را از بین می‌برد.

رکوع: ما باید صادقانه برای خداوند رکوع و سجود کنیم.

واکسن: راستگویی نوعی واکسن است که مرض دروغ را نابود می‌کند.

غروب: بیاییم با کار و تلاش و صمیمیت غروب بدیها را نظاره گر باشیم.

مربی از بچه‌ها بخواهد که حرف اول این کلمات را کنار هم قرار دهند تا کلمه

۱ . می‌توان سؤالها را جواب‌جا کرد تا دانش آموز تواند سریع به موضوع مورد بحث دست پیدا کند.

دروغ ساخته شود.

مربی از بچه ها سؤالات زیر را پرسد

۱ - از بین برنده میوه درختان؟ آفت (کرم و ...)

۲ - از بین برنده شهرها؟ بمب - سیل - زلزله

۳ - از بین برنده سلامتی؟ میکروب

۴ - از بین برنده خوبیها؟ گناه

۵ - از بین برنده ایمان؟

بهتر است پاسخ این سؤال را از امام باقر^ع بیاموزیم.

قال الباقر عليه السلام «إِنَّ الْكَذْبَ خَرَابُ الْإِيمَانِ».

مربی از بچه ها بخواهد که به دو دسته تقسیم شده

گروه اول بگویند: قال الباقر^ع

گروه دوم: عليه السلام

گروه اول: إِنَّ الْكَذْبَ

گروه دوم: اخرابُ الاعان

خوب بچه ها، جواب سؤال چه شد؟

امام باقر^ع می فرماید: همانا دروغ از بین برنده ایمان است.

سلام سلام به بچه ها

به دختر را و پسر را

به خواهر را برادر را

حرف خوب و نابی دارم

راست و درستش را می گم

راستگوها را و دوست می داره

از اونا خیلی بیزاره

بزرگتر را کوچکتر را

بیایید حرفهایی دارم

خداتو قرآن ش می گم

آن کمه شب و روز بیداره

دروغگو را دوست نداره

۱. میزان الحكمه، ج ۸ باب الكذب.

کلید هرچی بدیه
همش گناه و بدیه
ایمان و از دم می‌بره
اخلاق زشت تر نداریم
کارش شلوغ و پلوغه
عمر و تباہش می‌کنه
دل و پراز غم می‌کنه
دروغگوبی میروتته
حرفهای او بی‌دلیله
از همه جارانده می‌شنه
که با بدی می‌کنه جنگ
راست بگه و دروغ نگه^۱

«ابراهیم پور»

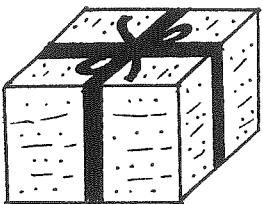
دروغ یه کار زشتیه
جدی و شوخی نداره
دروغ جهنم می‌بره
از دروغ بدتر نداریم
کار منافق دروغه
قلب و سیاهش می‌کنه
روزی و هی کم می‌کنه
دروغ آخه خیانته
دروغ گوخار و ذلیله
فقیر و درمانده می‌شنه
هر بچه خوب و زرنگ
سعی می‌کنه به دوستاش

۱. از بچه‌ها خواسته شود با آهنگ مناسب تکرار کنند و در صورت ممکن برای جلسات بعد حفظ نموده، به صورت گروهی در کلاس بخوانند.

درس چهارم: ویژه خواهان

حباب

مربی شکل جعبه هدیه را کشیده، از
دانش آموزان می پرسد:
داخل این جعبه چیست؟ چرا آن را
داخل جعبه گذاشته اند؟
چرا آن را کادو پیچ کرده اند؟ جوابها
را روی تخته می نویسد.



راستی چرا وقتی طلا می خریم آن را درون یک جعبه گذاشته، چسب می زند
و به ما تحویل می دهند اما وقتی چیز کم ارزشی می خریم آن را درون جعبه
نمی گذارند و بر آن چسب نمی زند؟ از مقایسه این دو روش معلوم می شود که هر
چیز با ارزش زیاد و بالا را خوب حفظ می کند.

آیا می دانید بهترین چیزی که خدا خلق کرده چیست؟ بله انسان. انسان اشرف
مخلوقات است. پس خیلی موجود با ارزشی است، خداوند به خاطر ارزش
بالایی که انسان دارد به او دستور می دهد که تو هم باید خود را درون کادو بپیچی.

مردها یک نوع کادو دارند و زنها یک نوع دیگر. فکر می‌کنید خانمها برای اینکه ارزش خود را حفظ کنند باید خود را در چه کادویی بپیچند؟

بچه‌ها جواب می‌دهند: چادر. مربی می‌پرسد چادر برای چیست؟ بچه‌ها جواب می‌دهند؟ برای حفظ ارزش و برای حفظ حجاب. بچه‌ها، چه گفتید؟

حجاب. آنگاه مربی برای ایجاد تنوع می‌گوید بله صحیح است «آب» برای اینکه خودمان را تمیز کنیم از آب و صابون استفاده می‌کنیم تا بدنمان

حفظ شود. بچه‌ها می‌گویند: نه حجاب

مربی می‌گوید: بله طناب، روی طناب که لباسهایمان را پهن می‌کنیم تا کاملاً خشک شود. بچه‌ها می‌گویند، نه حجاب.

مربی می‌گوید: بله کتاب، از کتاب چیزهای خوب یاد می‌گیریم بچه‌ها می‌گویند: نه حجاب. آنگاه مربی می‌گوید: خوب، جواب درست را کی گفت؟ درسته، حجاب. خوب این را از اول می‌گفتید. حالا که جواب درست و

صحیح را گفتید به این شعر گوش کنید

یه دختر نمونه
چه خوب و مهربونه

نمایش و همیشه
اول وقت می‌خونه

حجابش و همیشه
حفظ می‌کنه می‌دونه

هر کسی با حجابه
پیرو انقلابه

بیت آخر را دانش آموزان جواب دهند، به این صورت که گروهی مصرع اول و

گروه دیگر مصرع دوم.

یکی از کارهایی که دشمنان انقلاب و اسلام خیلی از آن ناراحت هستند، رعایت حجاب از طرف شما دختران خوب است.

«کوچaman» هم یکی از این افراد است، که دشمنان اسلام از او خیلی ناراحت هستند، شما او را نمی‌شناسید، او دختری است که در کشور ترکیه زندگی می‌کند.

در کشور ترکیه، با اینکه مسلمانان زندگی می‌کنند اماً حکومت آن به دست افراد ضد دین می‌باشد که مشکلات زیادی برای مسلمانان به وجود آورده اند. کوچaman دختر ۱۹ ساله و دانشجوی مسلمان، در شهر آنکارا پایتخت ترکیه با حجاب اسلامی به دانشگاه می‌رفت، اماً از ورود او به دانشگاه جلوگیری کردند، برای همین از رئیس جمهور انتقاد می‌کرد، او را به جرم این حرکات اسلامی، بازداشت و محکوم به یک سال زندان کردند. وقتی حکم او خوانده شد، فریاد زد که امام خمینی (ره) رهبر دنیای اسلام است و من از طرفداران او می‌باشم.^۱

این شعر را کامل کنید

ای زن از فاطمه.....

زینده ترین حفظ ..^۲

حفظ حجاب، فقط با چادر پوشیدن می‌باشد؟ خیر، غیر از پوشیدن چادر باید مواطبه راه رفتن و حرف زدن هم باشیم بعضی‌ها در کوچه دنبال هم می‌کنند و یا می‌خندند که اینها کارهای خوبی نیست. خدا در قرآن از یک دختر برای درست راه رفتنش تعریف می‌کند، چه کسی می‌داند او کیست؟ به این داستان دقت کنید:
موسی - علیه السلام - برای فرار از دست نیروهای فرعون مجبور شد شهر خود را ترک کند و به راهی که هرگز از آن نرفته بود قدم بگذارد، هشت روز در راه بود تا اینکه کم کم دور نمای «مدین» در افق نمایان شد، و موجی از آرامش بر قلب او نشست. نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، بزودی فهمید اینها شباهایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان اطراف چاه آب اجتماع کرده اند.

او در کنار آنها دو دختر را دید که گوسفندان خود را مراقبت می‌کنند اماً به چاه

۱. داستان دوستان، ج ۱، ص ۵۳ محمد محمدی اشتهرادی

۲. ای زن به تو از فاطمه اینگونه خطاب است زینت زن حفظ حجاب است.

نزدیک نمی‌شوند. وضع این دختران با عفت که در گوشه‌ای ایستاده‌اند و کسی به داد آنها نمی‌رسد و یک مشت چوپان قوی هیکل که تنها در فکر گوسفندان خویشند و نوبت به دیگری نمی‌دهند، نظر موسی ﷺ را جلب کرد. نزدیک آن دو آمد و گفت کار شما چیست؟ چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟ دختران در پاسخ او گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند و ما از باقیمانده آب استفاده کنیم.

وبرای اینکه این سؤال برای موسی ﷺ بی‌جواب نماند که چرا پدر این دختران عفیف آنها را به دنبال این کار فرستاده است، افزودند: پدر ما پیرمرد مسنی است. پیرمرد شکسته و سالخورده. نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد، و برای اینکه سربار مردم نباشیم چاره‌ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

موسی ﷺ از شنیدن این سخن ناراحت شد، چه بی‌انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی‌کنند؟

جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند دلوی که می‌گویند چندین نفر می‌بایست آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوan نیرومندش یک تنه آن را از چاه بیرون آورد و گوسفندان آن دو را سیراب کرد و آنها زودتر از هر روزشان به منزل برگشتند. شعیب با حالت تعجب از دخترانش پرسید: چطور امروز زودتر به منزل برگشتید؟ دختران او ماجرا را برای پدر تعریف کردند. هنگامی که از جریان کار آگاه شد تصمیم گرفت دین خود را به این جوان ناشناس ادا کند.

یکی از دو دختر را به سوی موسی فرستاد آن دختر برای ابلاغ پیام پدر به سوی موسی روان شد اماً با نهایت حیا گام بر می‌داشت و پیدا بود که از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد. به سراغ او آمد و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان

ما کشیدی به شما پردازد.

(فجایته احدهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا)

قصص ۲۵/

موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد، بر طبق بعضی از روایات، آن دختر برای راهنمایی از پیش رو حرکت می کرد و موسی از پشت سرش، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی علیه السلام اجازه نمی داد چنین بشود. به دختر گفت: من از جلو می روم بر سر دو راهیها و چند راهیها مرا راهنمایی کن.^۱

نام این دختر چیست؟

ج- صفورا

مقنه نو

نشستم جلد کردم

کتاب و دفترم را

صدای کردم به شادی

دوباره مادرم را

بیا مادر تماشا

چه کرده دختر تو

کتاب و دفتر من

شده مانند کادو

ببین این جلد ها را

که من را کرده خوشحال

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۵۵-۵۹.

فقط موی سرم، حیف
ندارد جلد، امسال
به من خنده‌ید مادر
دلش شاید کمی سوخت
مرا بوسید و فوری
برایم مقننه دوخت

«ناصر کشاورز»

شما دخترهای خوب نسبت به رعایت حجاب کاملاً مواطبه هستید که نه
موهای سرتان بیرون بزنند و نه اگر انگشت‌تر و یا النگو به دست دارید کسی آن را
بینند. بچه‌ها یک سؤال:
آیا در مقابل همه افراد باید با حجاب باشیم یا اینکه در مقابل بعضی‌ها؟ جواب
را فقط با «باشیم» «نباشیم» بدھید.^۱

حاله	عمو	برادر	پدر	در مقابل
پسرعمو	پسرحاله	پسرخواهر	خواهر	
عمه	دایی	دختر حاله	پسربرادر	
		دخترعمه	پسرعمه	

بعضی از کارتها را می‌توان پشت و رو نوشت و برای نشاط بیشتر، زود آنها را
جابه‌جا کرد مثل اینکه تا می‌خواهند جواب بدھند که در مقابل **عمو** می‌توان
بی‌حجاب بود کارت **پسرعمو** را نشان دھید و بپرسید بالآخره باید حجاب

۱. این مطالب را به صورت کارتی تهیه کنید.

احکام ۱۱۹

داشته باشیم یا نداشته باشیم.

در پایان شعار «ای زن به تو از فاطمه این گونه خطاب است

زینله ترین زینت زن حفظ حجاب است»

را دانش آموزان تکرار کنند به این صورت که دو گروه شده و هر کدام یک

مضراع را جواب دهند.

کار در خانه:

آیه ای در سور نور در رابطه با روسری به سر کردن وجود دارد با کمک

بزرگترها آن را پیدا کنید و آن را با ترجمه روی کاغذی نوشته و بیاورید.

مناسبات ها



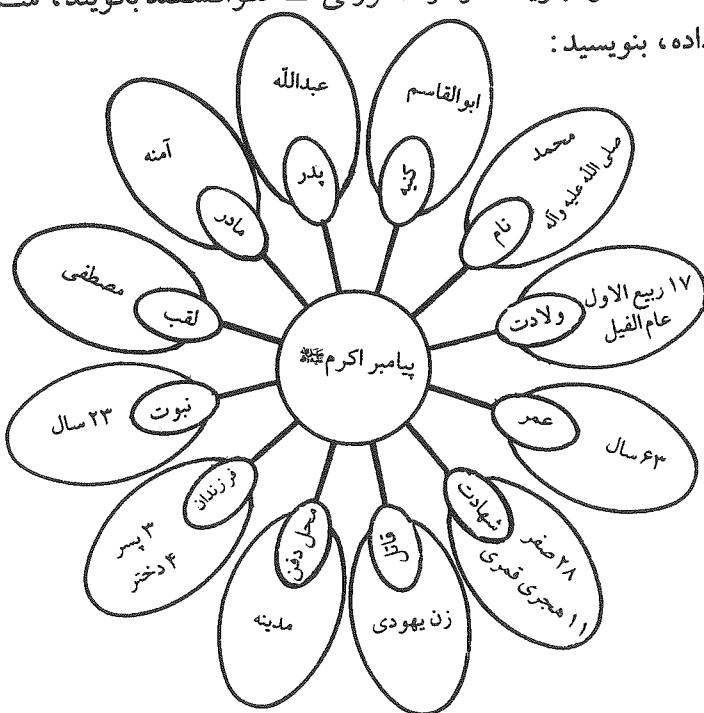
درس اول

پیامبر اکرم محمد مصطفی ﷺ

(خلاصه‌ای از تاریخ زندگانی پیامبر اکرم ﷺ)

مربی گرامی از شاگردان، نام پدر، مادر، کنیه و ... پرسد و آنها جواب داده، آن را در جای خود بنویسد و در صورتی که نتوانستند بگویند، شما آن را

توضیح داده، بنویسید:



۱- در هنگام خوردن و آشامیدن بسم الله می‌گفت.

۲- بعد از غذا خوردن الحمد لله می‌گفت.

۳- هرگز دروغ نمی‌گفت.

۴- هرگز سخن بی فایده و بیهوده از او نشنیدم.

۵- هرگز صدای خنده (بلند) او را نشنیدم.

۶- شبها پیوسته دعا و مناجات را می‌شنیدم.

۷- حلال و حرام خدار را رعایت می‌کرد.

کودکی پیامبر از

گفتار حضرت ابوطالب



حضرت ابوطالب می‌گوید:

حضرت محمد ﷺ هفت ساله بود که گروهی از یهودیان پیش ما آمدند و گفتند: در کتابهای خود خوانده ایم که خداوند تبارک و تعالیٰ - محمد ﷺ آخرین پیامبر خود را از مصرف حرام و شبیه به حرام و مانند آن دورنگه می‌دارد. می‌خواهیم او را امتحان کنیم. آنها مرغ بزرگی را سرخ کرده، در مجلسی که آن حضرت و عده‌ای از اهالی قریش حاضر بودند، آوردند و نزد ایشان گذاشتند. همه خوردن و آن حضرت به آن غذا دست نزد. پرسیدند چرا غذا نمی‌خورید؟ حضرت فرمود: «این غذا حرام است و خدا من را از حرام خوردن نگه می‌دارد.» گفتند: این غذا حلال است، اگر اجازه می‌فرمایید ما لقمه‌ای از آن را در دهان شما بگذاریم. حضرت فرمود: «اگر می‌توانید این کار را انجام دهید.» هر چه سعی کردند تا لقمه‌ای را نزدیک دهان آن کودک هفت ساله ببرند نتوانستند. چون دست آنها به طرف راست و چپ می‌رفت ولی به سوی دهان مبارک آن حضرت نمی‌رفت! سپس مرغ دیگری را آوردند که از خانه همسایگان گرفته و قصد کرده بودند وقتی صاحبخانه آمد پول آن را پردازند. آن حضرت لقمه‌ای برداشت که بخورد اماً لقمه از دست مبارکش افتاد. آن کودک هفت ساله به آن جمع فرمود: «این غذا از مال شبیه است یعنی کاملاً حلال نیست، پروردگار، من را از مصرف این چیزها نگه می‌دارد.» بعد هر چه سعی کردند، لقمه‌ای در دهان حضرت

بگذارند نتوانستند، یهودیان پس از دیدن این ماجرا، اقرار و اعتراف کردند که این کودک هفت ساله همان کسی است که وصف آن را مادر کتابهای خود خوانده ایم.^۱

جدول یکسره:

مربی گرامی رمز این جدول (۲) هست. خانه شماره (۱۶) جدول را موقع شمارش، نشمارید

و	۱	۳	۴
ن	ش	م	ن
۸	۷	۶	۵
س	و	۱	د
۱۲	۱۱	۱۰	۹
*	ت	ت	س
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳

* با کنار هم گذاشتن حروف، یک جمله زیبا از سخنان پیامبر اکرم ﷺ درست خواهد شد.

«دانش، دوست مؤمن است.»

«الْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ».^۲

تاریک بود و خاموش	شب بود و چهره شهر
از یادها فراموش	خورشید گشته کم کم
در قلب شب صدا کرد	ناگاه مردی از نور
خورشید را ره کرد	با دست مهربانی
معناداشت در خاک	آن وقت همراهی رویش
صدانه کاشت در خاک	او بانگاه سبزش

۱. حیة القلوب مجلسی، ج ۲، ص ۶۹ و ۷۰.

۲. بحار، ج ۶۷، ص ۳۰۶.

آن شب محمد آمد
در باغ زندگانی
شور و سور آورد
گلهای نور آورد

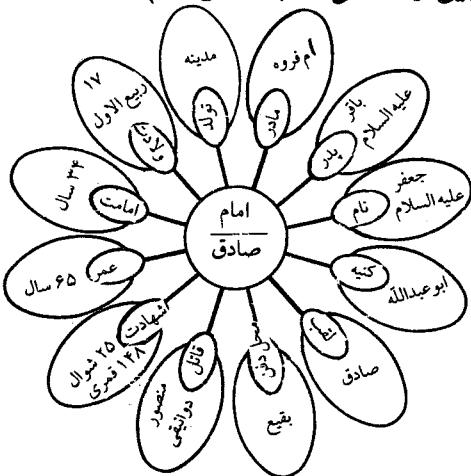
امام صادق

پازی با کلمات

- | | | |
|--------|---|---|
| س | = | نام سوره‌ای را بگویید که اول آن «سین» باشد. |
| رس | = | یکی از انواع خاکها که با آن کوزه هم درست می‌کنند. |
| درس | = | باید با خواندن تاریخ از زندگی گذشتگان درس بگیریم. |
| درست | = | انسانهای خوب و مؤمن چگونه زندگی می‌کنند. |
| راست | = | شما بچه‌های خوب همیشه حرف ... می‌زنید. |
| راستگو | = | خداآندهای را که راستگو هستند دوست دارد. |

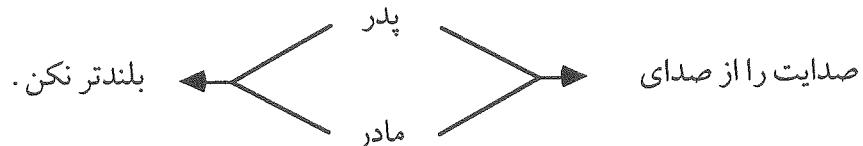
یک امام به این نام مشهور است و آن امام جعفر صادق (ع) است یعنی کسی که راست می‌گوید.

(خلاصه ای از تاریخ زندگانی امام صادق علیه السلام)



مربی گرامی! از شاگردان، نام پدر، مادر، کنیه و ... پرسیده شود و آنها جواب داده، آن را در جای خود بنویسند و در صورتی که نتوانستند بگویند، شما آن را توضیح داده، بنویسید.

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه ۲۴ سوره بنی اسرائیل^۱ می‌فرمایند:



«... وَلَا تَرْفَعْ صَوْتُكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا»^۲.

در زمان خلیفه عباسی، امام صادق شاگردانی داشت که جواب سوالات مردم را می‌دادند اما بعضی وقتها مردم خود به امام مراجعه می‌کردند. یکی از روزها مردی برای حل مشکل و پاسخ به سؤالی می‌خواست نزد امام برود اما ملاقات با امام در آن روزها ممنوع بود. جاسوسان خلیفه در اطراف منزل امام، مراقب رفت و آمدۀای مردم بودند. آن مرد از ترس جاشن نمی‌دانست چه کار کند. ناگهان صدایی بلند به گوش او رسید و رشته افکارش را قطع کرد. ... آهای خیار دارم! میوه بهار دارم! آهای گل به سرخیار دارم! باشنیدن این صدا، مرد از افکار گوناگونش لحظه‌ای رها شد و به قامت افراشته مرد خیار فروش نگاه کرد. با تکرار آن فریادها، روزنه‌ای در فکرش پیدا شد. مرد خیار فروش را صدازد: آقا! با شما هستم.

مرد خیار فروش در یک لحظه ایستاد و گفت: با من هستی؟ خیار می‌خواهی؟
-بله، بله! خیار فروش به سوی آن مرد رفت و طبق را از سر به زمین گذاشت.

۱. وَأَخْفِضْ لِهُمَا جَنَاحَ الْذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ - و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزد شان بگستران.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۹ و ۴۰

مرد هیجان زده و خوشحال گفت: خیارها را می خرم اما شرطی دارد.

چه شرطی؟

- خیارها را به قیمت خوب می خرم ولی باید لباسهایت و این طبقت را ساعتی
به من کرایه دهی!

این طبق رنگ و رو رفته و لباس فروشندگان دوره گرد، به چه درد تو
می خورد؟ فایده اش چیست؟ چه کار می خواهی بکنی؟!

مرد ماجرا را برایش توضیح داد و سپس لباسهایشان را در گوشه ای عوض
کردند وی طبق خیار را روی سرشن گذارد و با صدایی ناشیانه گفت: آهای خیار
دارم. خیار... خیار... خیار

در خانه ای باز شد و کسی صدایش کرد: آقای خیار فروش! آه، چه خوب
شد! صدا از خانه امام صادق است.

شتاًبان به سوی صاحب صدای رفت. خدمتکار خانه امام صادق با صدای
بلندی گفت: قدری خیار می خواهیم. آیا به داخل خانه می آیی تا آقاییم خیارها را
از نزدیک ببیند؟

مرد وارد خانه شد. هنگامی که چشم امام صادق به آن مرد افتاد تبسیمی بر
لب آورد و پس از پاسخگویی به سلام او، فرمود: نقشه شایسته ای به کار بردی تا
بتوانی خود را به ما برسانی.

مرد، در کنار امام بر زمین نشست و با پارچه ای سفید که در دست داشت عرق
از پیشانی گرفته، گفت:

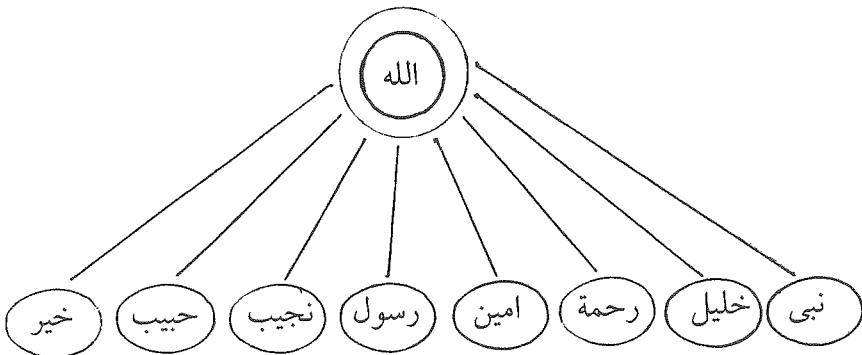
خدا! خدا بود که خیار فروش را رسانید و توانستم به خدمت شما برسم.

امام صادق سخن او را تأیید کرد و بعد فرمود: اکنون مشکل خویش را
بازگو تا جواب آن را بشنوی. آن مرد مشکل خود را بر زبان آورد و امام هم آرام به
تمام سخنان وی گوش داد و راهنمایی لازم را برای حل مشکل به او نشان داد.

درس دو:^۲

ولادت پیامبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله و سلم}

مربی گرامی از دانش آموزان بخواهد که لقبهای رسول اکرم ^{صلی الله علیه و آله و سلم} را بگویند. در صورتی که نتوانستند، حرف آخر این القاب را نوشته، به ترتیب در جلو کلمه حروفی اضافه کنید تا با کمک شاگردان این لقبها تکمیل شود.



حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه وآلہ وسلم - هر روز که از کوچه‌ای می‌گذشتند مردی یهودی در آن کوچه از بام خانه خود، خاکستر گرم بر سر پیامبر می‌ریخت حضرت بی آنکه خشمگین شود، به آرامی می‌گذشت و آنگاه گوشه‌ای می‌ایستاد و پس از پاک کردن سرو صورت و لباسش به راه می‌افتد.

روزهای دیگر با آنکه می‌دانست این کار تکرار خواهد شد مسیر خود را عوض نمی‌کرد. یک روز که از آنجا می‌گذشت با کمال تعجب، از خاکستر ریختن خبری نبود!

پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآلہ وسلم - بالبختند بزرگوارانه‌ای فرمودند: «رفیق ما امروز به سراغ ما نیامد»؟! گفتند: بیمار است.

فرمود: «باید به عیادتش رفت». سپس به عیادت او رفت. بیمار یهودی از دیدن پیامبر اکرم ﷺ در کنار بسترش شرمنده شد.

مربی گرامی! بوسیله بازی با کلمات مقدمه نوشتن یک حديث زیبا از پیامبر ﷺ را برای شاگردان فراهم نمایید.

تیب اگر درجه حرارت انسان زیاد شود تب می کنیم.

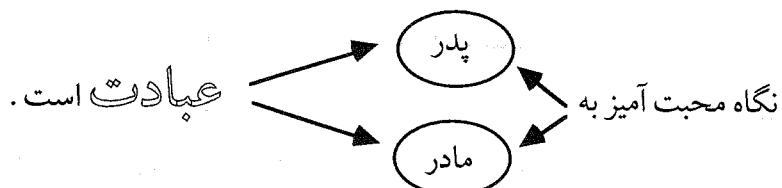
آنگاه حالمان خیلی بد می شود.

اما انسان کاملی که فقط عبد و بندۀ خداست راضی به رضای خداست و شکایتی ندارد.

عادت این خلق و خوی بزرگان ماست که باید بدان عادت کنیم. ما باید سعی کنیم تمام اخلاق نیکوی رسول گرامی ﷺ را به صورت عادت خود در آوریم.

عبدات هر کاری که خداوند آن را دوست داشته باشد عبادت حساب می شود.

* سپس کلمه عبادت را پررنگ کرده، آن را زیبا و برجسته سازید.



«نَطَرُ الْوَلَدِ إِلَىٰ وَالِدَيْهِ حُبًّا لَّهُمَا عِبَادَةً»^۱.

(از سخنان پیامبر اکرم ﷺ).

مربی گرامی به مناسبت رحلت پیامبر اکرم ﷺ می توانید از نوشتار زیر استفاده کنید.

رسول اکرم ﷺ پس از جنگ خیر، برای غذای آلوده به زهر، که از سوی یک زن یهودی تهیه شده بود، مسموم شد و مدتی در بستر بیماری بود.

در آخرین روز زندگی، اهل بیت پیامبر ﷺ بر بالین حضرت حاضر بودند. فاطمه زهرا، از دوری پدر و بر مظلومیت او گریه می کرد. پیامبر او را با اشاره به نزد خود خواند و سخنی به او گفت. حاضران دیدند حضرت فاطمه زهرا ﷺ خوشحال شد. چون علت خوشحالی او را پرسیدند، فرمود: پدرم به من فرمود: «تو نخستین کسی هستی که به من می پیوندی». این سخن مرا خرسند کرد.^۲

از لبانت چورود جاری شد
آیه های کتاب بیداری

ریخت بر چشمها خواب آلود
هر کلام تو آب بیداری

از «حررا» چو آمدی بیرون
قادصِ مژده خدا بودی

بر لبانت پیام رحمت بود
بهترین بندۀ خدا بودی

(محمد علی دهقانی)

امام حسن

آن کدام امام است که امامان بعد از او فرزندان ایشان نیستند؟

فرزندش در کربلا شهید شد؟

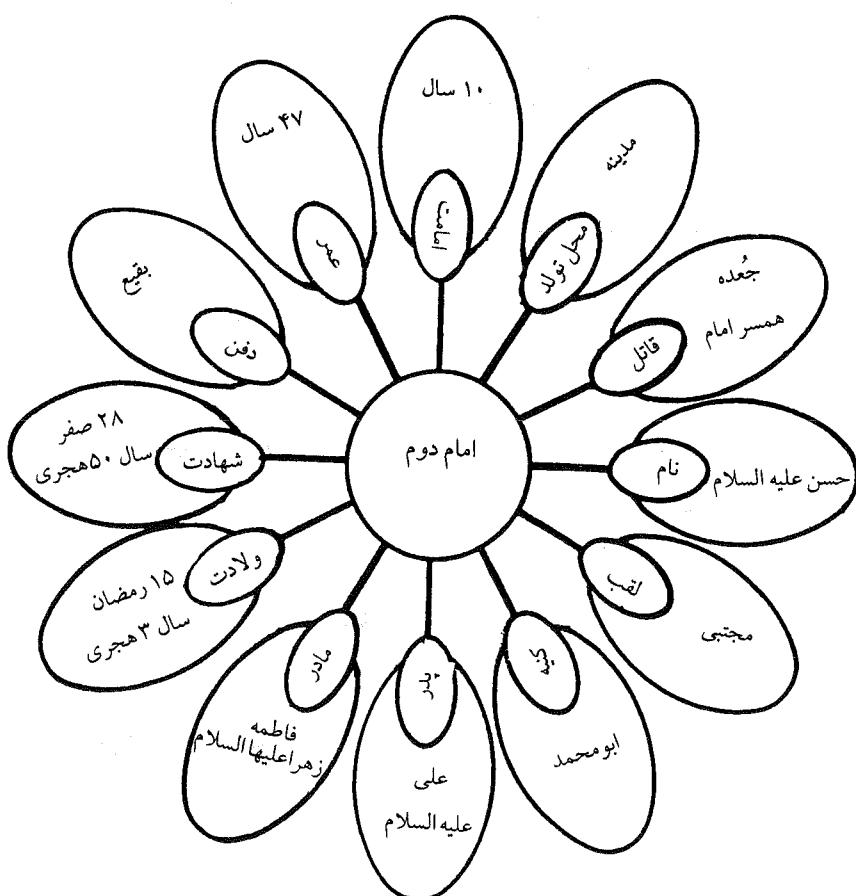
پدر بزرگش پیامبر ﷺ است؟

۱. بخار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۰.

۲. انوار البهیه، محدث قمی، ص ۳۵.

مادر بزرگ‌شتر حضرت خدیجه ≈ است؟

پس از مطرح کردن این سوالات در صورتی که جواب سوالات را دادند به ادامه درس می‌پردازید. در غیر این صورت با توضیحاتی نام مقدس امام حسن ≈ را در روی تخته می‌نویسید. سپس از شاگردان، نام پدر، مادر، کنیه و ... پرسیده شود و آنها جواب داده، آن را در جای خود بنویسید و در صورتی که ندانستند، شما آن را توضیح داده، بنویسید.



در سالی که امام حسن ع به همراه امام حسین ع و عبدالله بن جعفر و دیگران به حج می رفتد در راه، مواد غذایی آنها تمام شد و تشنہ و گرسنه شدند. در همین هنگام خیمه ای نظر آنان را به خود جلب کرد. به آن خیمه نزدیک شدند. یک پیرزن را در آن خیمه دیدند و از او آب خواستند.

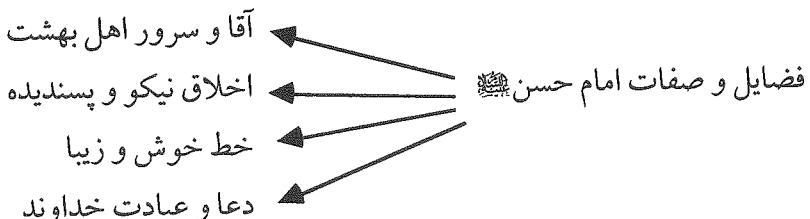
پیرزن گفت: از شیر این گوسفندان بدوشید و بیاشامید. بعد، از آن پیرزن غذا خواستند. پیرزن گفت: یکی از گوسفندان را ذبح کنید تا برای شما غذا تهیه کنم. ایشان یکی از آن گوسفندان را سر بریدند. آن زن غذایی آماده کرد و آنها خوردند. زمانی که امام حسن ع و همسفرانش خواستند از آنجا حرکت کنند، به آن پیرزن سخاوتمند گفتند: ما از قبیله قریشیم و قصد داریم به حج برویم. وقتی به مدینه برگشتم بیا تا ما، در مقابل این پذیرایی، خدمتی برای تو انجام بدهیم. طولی نکشید که آن زن دچار فقر و بیچارگی شد و به جانب مدینه آمد. وقتی امام حسن مجتبی ع حال او را متوجه شد به همراه امام حسین ع و عبدالله بن جعفر هر کدام مقدار زیادی پول و گوسفند به او هدیه دادند.

مربی برای بیان حدیث می تواند به روش زیر عمل کند.

س ← سن ← حُسْنُ ← ال ← الخا ← الْخُلُقُ

«**حُسْنُ الْخُلُقِ يَثْبِتُ الْمَوَدَّةَ**».

اخلاق خوب و پسندیده، دوستی را محکم و پایدار می کند^۱.



چندین بار دشمنان، امام حسن ع را زهر دادند تا او را به شهادت برسانند،

اماً موفق نمی‌شدند. آخرین بار توسط همسرش جُعده، دختر آشُعت مسموم شد و به شهادت رسید. معاویه برای کشتن امام حسن علیه السلام مبلغ صد هزار درهم برای جُعده فرستاد و به او پیام داد که اگر حسن را بکشی، تو را به همسری فرزندم یزید در می‌آورم. جُعده فریب خورد و تصمیم گرفت امام حسن علیه السلام را با زهری که معاویه به او داده بود مسموم کند. در آن روز امام حسن علیه السلام روزه بود. هنگام افطار جُعده ظرف شیری - که به زهر آلوده بود - نزد امام آورد و امام شیر را آشامید. زهر آن قدر زیاد و قوی بود که امام به مسموم شدن خود پی برد. آنگاه رو به جعله کرد و فرمود: «مرا کشته‌ی، خدا تو را بکشد. سوگند به خدا به آرزویت نمی‌رسی و خداوند تو را رسوا خواهد کرد.»

امام حسین علیه السلام بر بالین برادر آمد و وقتی حال او را آن گونه دید، به سختی گریست. امام حسن علیه السلام فرمود: برادرم، گرچه مرا با زهر مسموم کردند ولی حال هر چه بخواهم - از آب و شیر و ... - برایم آماده می‌کنند و همه بستگانم در اینجا حاضر هستند ولی «لایَوْمَ كَيْوُمْكَ يَا أبا عَبْدِ اللهِ ...»: هیچ روزی به سختی روز شهادت تو نیست، ای ابا عبدالله،

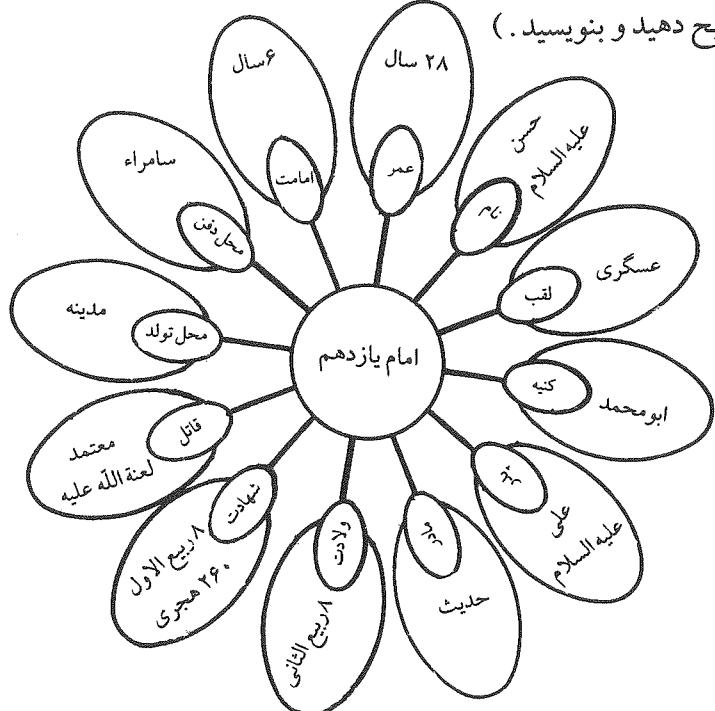
فرق من و پروانه چنین بود در عالم

پروانه اگر سوخت پرش من جگرم سوخت

درس سوم:

امام حسن عسکری

سری گرامی! از شاگردان نام پدر، مادر، کنیه و ... را بپرسید و آنها جواب دهند و، آن را در جای خود بنویسید (در صورتی که نتوانستند بگویند، شما آن را توضیح دهید و بنویسید).



حضرت امام حسن عسکری فرزند امام هادی ع بعد از شهادت پدر بزرگوارش در ۲۲ سالگی به مقام امامت رسید. در زمان آن حضرت حکومتهای مختلفی آمدند و رفتند، ولی فشار، شکنجه و آزار نسبت به امام و یارانش کمتر نشد.

امام از نظر علمی، تبلیغات خوبی را در مقابل منحرفان و نادانان داشتند. ایشان در مورد قرآن و تفسیر آن، مطالب بسیار ارزشمندی را از خود به یادگار گذاشته‌اند. مردم برای برقراری ارتباط با حضرت و پرسیدن مطالب خود توسط «عثمان بن سعید» با امام تماس می‌گرفتند و او نیز با زیرکی ضمن آنکه چنین وانمود می‌کرد که شغلش تجارت روغن است سوالات یا پولهای مردم را به امام می‌رساند. چون اگر حاکمان وقت متوجه ارتباط مردم با امام می‌شدند تمام اموالش را می‌گرفتند.

بازی با کلمات:

می‌وست \leftarrow ش \leftarrow می \leftarrow ش \leftarrow می‌وست

«می‌وست نادان، مایه رنج است.»^۱

از سخنان امام حسن عسکری ع

فکر می‌کردیم بعد از تو، آسمان آبی نمی‌ماند
می‌روی و هیچ گنجشکی، نغمه شادی نمی‌خواند
آمدی گفتی که بعد از تو، آسمان سرشار آواز است
می‌توان تا ابرها پرzed، راههای آسمان باز است

آمدی گفتی که بعد از تو، آخرین گل باز می‌گردد

بوی گل در شهر می‌پچد، فصل گل آغاز می‌گردد.

(علی اصغر سید‌آبادی)

روزی امام حسن عسکری ع را دستگیر کردند و او را به دست نحریر سپردنده.

زن نحریر به او گفت: از خدا بترس، تو نمی‌دانی چه کسی را زندانی کرده‌ای؟ او بهترین بندۀ خداست. به او آسیبی نرسان زیرا از عاقبت کار تو می‌ترسم.

مرد پاسخ داد: او را در میان درندگان می‌اندازم! سپس درباره اجرای این تصمیم از اربابان ستمگر خود اجازه گرفت. آنها هم به او اجازه دادند.

نحریر، امام ع را در برابر درندگان انداخت و تردید نداشت که آنها امام را می‌درند و می‌خورند. پس از مدتی به همان محل آمدند تا بنگرند که اوضاع چگونه است. ناگهان امام را دیدند که به نماز ایستاده است و درندگان گردانگردش را گرفته‌اند. از همین رو دستور داد او را از آنجا بیرون آورند.

یکی از علی‌که امام حسن عسکری ع همواره در زندان بود و طاغوتیان می‌خواستند او را بکشند این بود که معروف شده بود، مهدی موعود - عجل الله تعالى فرجه الشريف - مصلح کل و نابود کننده همه طاغوتیان، فرزند اوست. سرانجام معتمد عباسی آن حضرت را مسموم کرد. در لحظات آخر عمر شریف آن حضرت، فرزندش (امام زمان ع). پدر را وضو داد و به سر و پاهای پدر مسح کشیده آن گاه امام حسن ع در حالی که فرزندش را به ظهور بشارت می‌داد به خدا پیوست.

سلام بر تو، ای فرزند مدینه و کودک علی ع!

سلام بر تو، ای درس خوانده در مکتب خدا، ای پسرنگی!
 سلام بر تو، ای حامی مستضعفین، ای یاور مسلمین!
 سلام بر تو، ای امام امت، ای حسن بن علی!
 سلام بر تو، ای زندانی کشیده، ای مبارز مسلمان!
 سلام بر تو، ای شهید، ای دشمن طاغوت و طاغوتیان!

-حضرت فاطمه معصومهؑ-

حضرت معصومه، دختر امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر و خواهر امام هشتم، امام رضاؑ است. ایشان در اول ذیقعده سال ۱۷۳ قمری به دنیا آمد. یک سال پس از تبعید امام رضاؑ از مدینه به خراسان -به ایران آمد. وقتی حضرت معصومهؑ به ساوه رسیدند، مریض شدند. در آنجا پرسیدند: «مسافت ساوه تا قم چقدر است؟»؟ گفتند: «ده فرسنگ».

به خادم خود فرمود: «مرا به قم برسان». در قم از او استقبال خوبی به عمل آمد. حضرت را به منزل موسی بن خزرج بردند. چون حضرت معصومه بیمار و ناتوان بود، پس از حدود هفده روز، با دل شکسته و خاطر افسرده، با غم هجران و دوری برادر، از این جهان درگذشت، هنگام دفن ایشان، مردم دیدند دو نفر سوار نقابدار با شتاب و عجله می‌آیند.

آنها نزدیک جنازه حضرت شدند و از اسب فرود آمدند. بر بدن مطهرش نماز گزارند و آن بانو را دفن کردند و سپس از قبر بیرون آمدند، سوار اسب شدند و رفتند. معلوم نشد آنها چه کسانی بودند.

۱. زندگی امام حسن عسکریؑ، ص ۲۹، عبدالامیر فولادزاده.

۲. حضرت معصومهؑ جزو چهارده معصومؑ نیست ولی به مناسبت ۱۰ ربیع الثانی سالروز وفات ایشان که برابر ۲۳ مرداد می‌باشد این قسمت اضافه شده است.

این حدیث روی چهار کارت نوشته شود، (یک طرف کارت ترجمه و طرف دیگر متن حدیث).

فَلَهُ الْجَنَّةُ

بِقُمٍ

عَمَّتِي

مَنْ زَارَ

او اهل بهشت است

در شهر قم

عمَّة من را

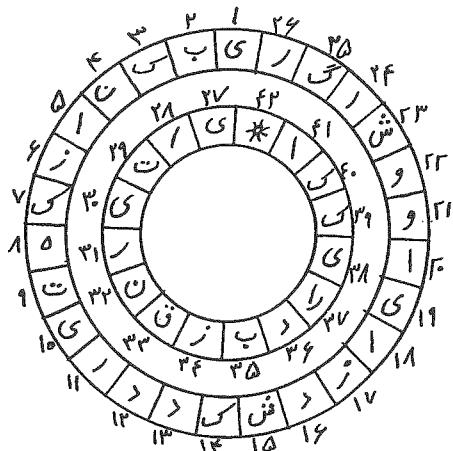
هر کس زیارت کند

این حدیث از امام جواد علیه السلام نقل شده است^۱.

جدول یکسره:

مربی گرامی، رمز این جدول شش است (خانه شماره ۴۲ شمرده نشود) شما می‌توانید آن را به دانش آموزان ارائه داده، از آنها بخواهید در منزل جواب صحیح آن را بدست بیاورند.

جواب: یکدیگر را به کار نیک تشویق کنید و از کار زشت بازدارید.



۱. سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۷۶، نشر فراهانی.

نکاتی چند پیرامون روخوانی قرآن

آنچه مهم است عمل به قرآن است زیرا قرآن نازل نشده است که فقط خوانده شود و حتی خوانده شده و فهمیده شود بلکه این سه (خواندن - فهمیدن - عمل کردن) از هم جدا نبوده، هر کدام از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در این میان اهمیت روخوانی قرآن از یک سو به عنوان اوّلین گام برای استفاده از دریای معارف الهی و از سوی دیگر علاقه مندی والدین در کشور اسلامی ایران به فراغیری و تسلط به روان خوانی قرآن از سوی فرزندانشان ما را برابر آن داشت که جلسه‌ای جداگانه برای آموزش و تمرین روخوانی قرآن و تجویید مقدماتی پیشنهاد کنیم. البته بر آن نیستیم در این مختصر روش آموزش روانخوانی را ارائه دهیم بلکه نکاتی را برای بهتر برگزار شدن این جلسات یادآور می‌شویم.

۱- این جلسات، خاص قرائت قرآن است. بر همین اساس همه برنامه ها در این جلسه در خدمت این هدف است.

۲- افراد شرکت کننده را به چهار دسته می توان تقسیم کرد.

کسانی که قواعد روخوانی را نمی‌دانند سال اول و دوم دبستان (۱) سالهای بالاتر از آنها (۲)

کسانی که قواعد روخوانی را می‌دانند > برقراحت تسلط ندارند (۳)
 برقراحت تسلط دارند (۴)

برای گروه اول کتاب آموزش روخوانی سطح یک استاد حبیبی پیشنهاد می‌گردد. البته کتابهای دیگری هم مفید می‌باشند. مثل:

الف - کتاب تدریس قرآن به روش بازی و قصه‌گویی برای دانش آموزان پایه

اول ابتدایی به بالا^۱

ب - کتاب همگام با فارسی - همراه با قرآن روش تدریس قرآن در کلاس اول

ابتدایی^۲

برای گروه دوم کتاب آموزش روخوانی سطح دو استاد حبیبی پیشنهاد می‌شود.^۳

برای گروه سوم تمرين اصل است. در این گروه قواعد روخوانی مرور می‌شود و می‌توان از جلسات گروه چهارم هم استفاده کرد.

برای گروه چهارم جلد نخست کتاب تجوید حلیة القرآن چاپ سازمان تبلیغات پیشنهاد می‌شود.

۳ - برای آموزش بهتر و ایجاد تنوع در کلاس لازم است نوارهای قرآن مثل:
 الف - نوار قرائت قرآن جواد فروغی یا نوجوانان دیگر برای ایجاد انگیزه و تقویت آن مورد استفاده قرار گیرد.

ب - نوار ترتیل استاد پرهیزگار

ج - نوار تحقیق عبدالباسط از ابتدای قرآن برای تجوید.

د - نوار تحقیق استاد خلیل الحصری برای روخوانی.

۱. احمد رضا محسنی، ناشر مؤسسه فرهنگی هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب، ج ۱، ۱۳۷۴.

۲. ناشر معاونت پژوهشی اداره کل آموزش و پرورش خراسان (موسسه فرهنگی هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب).

۳. ویژگی کتاب‌های استاد حبیبی در این است که با روش تدریس همراه است.

توصیه می شود از این نوارها هر کدام یک عدد به همراه مربی باشد. چون استفاده از آنها بسیار مفید است.

۴- تمرین در جلسه بسیار با اهمیّت است. این تمرین ممکن است به صورت:
الف- همخوانی اوّل باشد که با عنایت به قاعده خاص از روخوانی یا تجوید انجام می شود و در آن خود استاد یا یکی از دانش آموزان قرائت می کند و در بین قرائت، قواعد تذکر داده می شود.

ب- فرد خوانی- که افراد به ترتیب قرائت می کنند تا رفع اشکال شود.
اشکال گیرنده می تواند دانش آموز دیگر یا خود استاد باشد.

ج- همخوانی دوم که به وسیله استاد یا دانش آموز یا نوار خوانده می شود و شاگردان همراهی می کنند.

تذکر: در روانخوانی آنچه مهم است تسلط دانش آموزان بر روخوانی قرآن می باشد. از همین رو از درگیر کردن کودکان با اصطلاحات علم قرائت پرهیز شود.

برای استفاده مریبان محترم یکی از روشهایی که در بعضی از مناطق برای روخوانی قرآن مفید بوده مطرح می کنیم.

معمولًا در کلاسهای طرح تابستانی دانش آموزان از نظر توانایی قرائت قرآن مختلف هستند و در میان آنها دانش آموزانی هستند که بدون غلط قرآن می خوانند. این افراد را می توان به عنوان سرگروه انتخاب کرد و دانش آموزان ضعیف تر را در گروههای قرائت سازماندهی نمود. به هر گروه تکلیف خاصی که عبارت از چند آیه باشد داده شود تا با نظارت سرگروه تمرین کنند. حال کلاس به چند گروه تقسیم شده که هر کدام در جایی از کلاس مشغول تمرین می باشند و بعد از آماده شدن به ترتیب در محضر استاد درس پس می دهند و در صورت موفق بودن، تکلیف جدید خواهند گرفت. برای گروههایی که موفقیّت بیشتری داشته باشند امتیاز مناسب می توان در نظر گرفت و خود سرگروهها در وقت مناسبی از کلاس

که استاد تشخیص می‌دهد تمرین مناسب با خود را خواهند داشت.
در این روش کلاس بهتر کنترل می‌شود و مدیریت و مسئولیت پذیری در
دانش آموزان ایجاد می‌گردد.

موفق باشید